

۳۳
کتابخانه - ۲
مجله علمی
شماره ۱ - ۱
۲۴۶



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

الحمد لله
اول
از سر و زخم

عبد
اول

وفا

وفا

نقد
بلاغ

وفا

فان صحتی خوار و خوار
عالمی خوار و خوار
از برای اینست که
عالمی خوار و خوار
مرا که بیتی خوار و خوار
بکعبه ز راهم قدیم و از برای
و نه عالم کلنی که بیتی بدوین
و نه عالم کلنی که بیتی بدوین
و نه عالم کلنی که بیتی بدوین



8279-55

10/3/73



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل العلم نوراً
والعلم نوراً يضيء القلب

ويزكّي النفس

اشعه حمدی کالشمس فی التضحی که از کمال نور عرفان
و نور کمال ایقان لامع و پاطع شود و مله ثیابی
کالبدر فی الدجی که از پیر منیر خبرت تاثیر اصحاب
علم و دانش و آرباب فهم و پیشکش کرد و انتشار
بارگاه حکیمی و ایشا ریادشاه عظیمی که پیکر سیولانی
نوع انسانی که اعدل مزاج و احسن امشراج
از ارکان مختلفه الصور و اعیان متضاده الجور



۸۷۹-۹۴

تحریر است فرموده و از حکمت کامله و رافت
شامله شفاى امراض را بشفاخانه رضیه بمعالجا
طیف مرضیه و اذ امرضت فهو کشفین
حواله نمود جلالت حکمت و عظمت قدرته بوجه مستقیم
على النبى الموعود بالمقام المحمود المسمى بالاسم
ابى الفتاح محمد صلى الله عليه وآله که ذات اقدس
انحضرت از خزاین معارف سبحانی و باری
هدایت بر معارج ربانی است و بر آل اطهار و
اولاد اجداد انحضرت که زبده خاندان نبوت
و خلاصه دودمان ولایت اند با **آقا معبد**
چون علم طب و علم دین اشرف علوم اند بعد از معرفت
خداى تعالى بنا بر حدیث نبوی مصطفوی صلی الله علیه و آله



که العلم علمان علم الابدان و علم الاديان
معرفت اول لازم باشد زیرا که دانستن او مبتنی است
بر حفظ نفس و دفع ضرر که آن مرض است جناب
برابر با سب طمع سلیم و اصحاب فهم تیفقم طاهر
و هوید است که معرفت علم طب موجب حفظ بدن
و تقای حیاتیست و همچنین دانستن ضد او که مبادی
حیات و ثبات است از جمله واجبات و زمره حسنات
خصوصا کای که ناشی و صادر گشته باشد از لسان
معجزیان امام الثامن الذی لزوار حرم با بخت
ضامن غرة وجه الاسلام منظر الغوص بالبرویه الله
کاشف الرمز فی الجفر و الجامع و صاحب
مصحف فاطمه اتقنی من تقنی بعد جده المصطفي



و اعترفی من غمی بعد ایه علی المرتضی امام الحسن
 و الحسن علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و علی
 ابائهم النجباء الکرام که از جهت مامون عباسی
 رساله شریفه مبارکه موسوم به هدیه است نوشته
 بخط مبارک خود از برای حفظ و صحت مزاج و تدبیر
 اغذیه و اشربه و ادویه جهت اصلاح طبیعت و بقا
 حیوة و دفع امراض صورت ترصیف و سمیت
 تحریر از جهت تحفه مجلس شریف و محفل
 منیف مخدوم جهان و ملاذ جهانیان صاحبان
 قرآن خلاصه ادوار آسمان استظهار صاحبان
 قبله مقبلان نظام و صلاح دوران توأم مصالح ایرا
 ن و توران که میفاتیح حل و عقد امور عالمیان و مقالید قبض و بسط

در صحت زیاده



مصالح جهانیان که در قبضه قدرت او پست بی راهی صاحب
 صورت پذیرد و طغرای صحایف کامرانی و اورا
 و قاری کیتی پستانانی اقبالیم سبعة بی توقع رفع منیع عالی
 او معتبر نکرد که از روی تدبیر و تفکر و عقل سلیم و ذهن
 مستقیم از کمال وقوف و ایتقان و خبرت
 و شمول علم و احاطت معرفت با امور دین و دنیا
 از انباء زمان ممتاز و پوخته از فیض فضل ربانی
 و ابهت موهبت سبحانی مرابع مکارم و مراتع اکارم
 بشایب کفایت حسن شغفت و رعایتش معمور
 وریان و فرائع بر ایا و رفاهیت رعایا راعد التلش
 کفیل و ضمان پساغی حمیلش در اصناف خیرات
 و مبرات شکور و وظایف وادرا است



و معایش و مرسومات و اقطاعات طلبه علوم دینه بکف
کفایتش منوط و مربوط و میسر بلند ممتی که با وجود تهیاء اسباب
عیش و کامرانی صحبت و انایان اہم مهمات خود شناس
صاحب دولتی که با وجود علو قدر با ہر کونہ عوائق کہ
از توابع سلطنت میباشد از صحبت عالمان فیض
دل ایشان بہرہ تمام دارد با وجود آنکہ نسبت
بجوہل جوہل فیض عثمان یکذرہ و رقعہ عدلش را
صیت نوشیروان یک مہرہ از مطلع طلوع پیماہ
دولت محمدی و منظر تابشیر صبح احمدی الی پونا
نہ افرانخور استعداد و استقلال خود مرید
از آثار خیر و صیلت باقی گذارنشہ اند اما بچکام
را و فور حسب با علولنب و استحقاق
موروث پستیہال مکتب جمع بینامہ
و ذوات بابرکات لکی ملکاش جوہر مکتبی



بی تمکین که از صدف ثروت محمدی ظاهر شده
و از ثمره شجره مبارک که علیه عالیه مرتضویه با مرگشته
سبب عنایت الهی نب رفیعش پوسته بثمره شجره
رسالت پناهی و حسب رفیعش ارپشته بدو حله خلافت
و پادشاهی در سبب با مصطفی انت الکریم ابن الکریم
و حسب با مرتضی انت النجیب ابن النجیب و هو الامیر الاعظم
الاعدل الاتبع الاعلم و الوزير المعظم مستخدم ارباب السیف
و العلم اعما و الدوله العلیه العالیه البهیة شمس السیما
و البجایه و الهدایه و العزیزه و الشوکه و العظمه و الاسلام المسلمین
محمد حیدر علی شاه علی قاری المسلمین بعد از استیلا
جمع ادوات کمال و فضل و افضال مرکب از شاهسرا و در
زبانغات انواع علوم و تصنیفات اقسام معقول و منقول از
نشور و منطوقم مخفیه آن بارگاه آسمان پناه میسازند و بضاعت
مهر را بر وزیر بازار این دولت می آرند این بنده قدیم نر که
دعا گوئی و هوا داری این خاندان ابا عن جد او را میراث است
خوب است که خود را در عدا و دیرینه اشطام و بد و خود را فرایاد خاطر
مخدوم آورد و لذت در ملک تحریر آورد و در رشته تفریشید

سایه و عا کرات



پسند و این از قبیل ^{بقره} است نزد سلیمان ^ع کما قال ^ط ^{القول} ^{الطویل}
 سلیمان یوم العرض ^{بقره} تا تی بر جل جلاله کان فی فیها ترسیح
 نقد روان نثار تو کردیم اگر چه در خور حضرت تو نثار حقیر ما
 چون مشتعل بود بر لغات غریبه عجب بابا لیب
 عباراتی را تی در تو الیب عریضی لایق شایق ^{کج}
 مر سحیح و فردی از ان بحقیقت و حی فایق و حی ^{لحق}
 بعد از امعان نظر و تفکر و اطلاع فی الجمله درین فن
 حاصل بود و بعد از توسع و طاقت کشف شده نموده
 شرح نمود و احقر عباد الله الغنی نور الدین محمد بن ابی القاسم
 حبیب الله المواقظ الاصفهانی تا نواید پیش
 عام کرد و خواص و عوام از و بهره بر گیرند این
 سپهر است پر از کواکب ابکار معانی که از زبان

این اندیشه است در
 مدینه



معجزیان آن در بحر رشالت و هدایت نور افشانی
شده و بحر سیت پر از در و لالی ابد ار که از منبع ولایت
و امامت درخشان گشته اگر این ذریعه وسیله
عافیت خود دانسته حرز جان سازند زمی عیش
و سرور و اگر شفاء علل از و جویند نور علی نور **تنظیم**
شمع شفا از تو فروزنده باد

و ز نفس جان جهان زنده باد
امید که موجب شفاعت سده سینه رضویه علیه ^{سرا} شفا
الصلوات و التجه کرد و این رشالت شریفه
طیبه طیبه مستی گشته تجف الرضا از خیره الملوك
النجباء و الاستعانة والتوفيق **قال** الامام
الهمام علیه الصلوة والسلام اعلم یا امیر



الأم

إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَبْتَلِ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ بِبَدَلٍ مُّجْعَلٍ
لَهُ دَوَاءٍ يُعَالِجُ بِهِ وَلِكُلِّ صِنْفٍ مِّنَ الدَّاءِ
صِنْفٌ مِّنَ الدَّوَاءِ وَتَدِيرُ وَنِعْتُ وَذَلِكَ
إِنَّ الْأَجْسَامَ الْإِنْسَانِيَّةَ جَعَلَتْ عَلَى مِثَالِ
الْمَلِكِ فَمَلِكُ الْجَسَدِ هُوَ مَا فِي الْقَلْبِ وَالْعَيْنِ
الْعُرُوقِ وَالْأَوْضَالِ وَالْذِمَاعِ وَبَيْتُ الْمَلِكِ
قَلْبُهُ وَارْضُهُ الْجَسَدُ وَالْأَعْوَانُ يَدَاهُ وَخَلَا
وَعَيْنَاهُ وَشَفَتَاهُ وَلِسَانُهُ وَازْنَاهُ وَخِرَانَتُهُ
مَعْدَتُهُ وَبَطْنُهُ وَجَنَابُهُ صَدْرُهُ فَالْيَدَانِ تَقْرَبَانِ
وَتَبْعَدَانِ وَتَقْمَلَانِ عَلَى مَا يُوْجِي إِلَيْهِمَا
الْمَلِكُ وَالرَّجُلَانِ يَنْقُلَانِ الْمَلِكَ حَيْثُ
يَشَاءُ إِلَى أَحْسَرِهَا حَضَرَتْ أُمَامُ الْبَحْنِ وَالْأَشْرُ



ابو الحسن علی بن موسی الرضا علیه الصلوٰۃ و السلام
خطاب فرمود در حال تقیه بامامون که بدان ما این
که بد رستی که خدا ی عزوجل مبتلا ساخته است
بنده مومن را ببلایی یاد دی مکرانکه گردانیده است
از برای او و دویسی که معا لجه کند بان دوا در در او ^{صنعتی از}
در مقابل او و صنعتی از دوا است که بان شفا می یابند
و تدبیر و نعت که آن عبارت از تدبیر و اصلاح دوا
و صفت و تعریف آن باشد و این اشارت است
بانکه تحقیق که اجسام انسانی که عبارتست از هیكل
محسوس و مثال ملکیت و پادشاه جسمه آنجاست
که قلب محیط او است که آن عبارتست از روح
و روح حیوانی چو لطیفیت نورانی که حیوة را



لبها و لبها را نیست قوتی مگر پاری دندان و پشکلام
ازین ادوات است پشغنی از یکدگر نشید بلکه محتاجند
هر یک یکدیگر در اشتطام سخن و کلام نیکو نماید و سخن
زیست نیکو دگر بگردیدن او بنغمه پنی که منزله و میبند
درمای از برای آنکه آنف زیست میدهد کلام را پشمن
نفع و با کردن فی را و این دو منفذ نیز که در جوار زیست
بر شمال دو دست و این دو دست بر شمال دو دربانند
و هرگاه رایچه زید با و دست میدارند و میل
میکنند و میرپانند بملک و هرگاه رایچه گریه آید
در حال آن در رایگزند و مانع شوند تا آن بوی شربت
بحر و پادشاه زود و مر این ملک را ثوابی است
و غذائی مست پس عذاب او اشد است از غذا

ملوک طامره قاهره در دوازده دنیا و ثواب و افضل است
از ثواب ایشان اما عذاب او خرن است
و غم و ثواب او فرح و شادی و اصل و منبع خرن
در طحال است که بضم طاء عبارت است از پسر زاصل
فرح در شرب است که عبارت است از شحمی که پوشانیده باشد
کرش را و کرده که عبارت از کلیتین است که خانه
شادی است در دورگشت که متصلند بسوی وجه
پس از اینجا است که ظاهر میشود در وجه آثار و عدلت
فرح و خرن و مرکب ازین رکهار را را هی و جمعی است
از اعمال بسوی ملک و از ملک بسوی اعمال دلیل
و مصداق این کلام است که مرکاه که شخصی دوا
شاول کرد میکشاند این عروق آن دوا را بجای



۱
و آنکه در دست پاری و اعانت آن و دیگر حصه
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ فرموده بهامون که تحقیق بدان
که جسد آدمی بمنزله ارض طیبه است هرگاه که متعبد میشود
بعمارت و در معموری و آب دادن او بکوشی بختی که زیاده
ندمی آب را بطریق که غرق شود و کم ندمی آب را بختی
که تشنه بماند و چون همیشه اشتغال نمایی بعمارت او
بسیار شود ریع او و حاصل او و پاک و پاکیزه شود و مرغ
سبز و خرم و درختانش تازه و در هم و جو بهایش و آب
کرد و دو اگر احوال و تغافل نمایی ازین مذکورات
فاسد شود آن ارض و زوید در و گیاه پس جسد آدمی
ازین قیل است و بسبب تدبیر در غذاها در وقتی
که مقتضی باشد اصلاح می باید و صحیح میشود و عافیت می باید



و پاکیزه میشود پس نظر کن و ملاحظه نمای ای امیر که
 آنچه موافق مزاج و معده تو باشد طلب کن و غذا چون
 بسیار خوری در دود و چون اندک خوری دوا و در
 طعام نگاه دار هم در وقت و هم در مقدار و بگردان
 او را غذا می پس بدان بد پرستی که مرگ ازین
 طبایع انسانی دوست میدارد مشکل و مشقت
 جسد تو باشد و اگر فراگیری از طعام و تناول نمایی
 زیاده غذا نمیشود آن زیادتی و جز بدن نمیکرد و اگر
 تناول مناسبت بقدر رواند از به بخشی که نه زیاده باشد
 و نه کم در غذا نفع میدهد و فایده میرساند او را و همچنین
 طریق و ادایش است که فراگیر از طعام و تناول
 کند بقدر کفایت خود در روزها و هنوز میل باقی باشد

و مثال خود را پس غذا ده
 آنچه می که مشکل



نماید بعد از آن در شب یک کله دیگر بجای آورد
پس سرگناه روز شانی در آید صبر کند تا هشت ^{عت}
بگذرد بعد از آن یکبار طعام تناول نماید و احتیاج
مینست که در عشا این روز دیگر طعام تناول نماید
و همچنین امر کرده است جد من محمد صلی الله علیه و آله
ایمیر المومنین علی علیه الصلوٰه و السلام را که در روزی
یک دفعه و در فردا او دو دفعه و باید که زیاده و کم
نخورد و هنوز از آشتی باقی باشد که دست از ^{طعام}
بردارد و باید که آب خوردن بر اثر طعام باشد
و باید که از آب صافی عتق باشد و از آن شرابی باشد
که حلال باشد آتش میدن او و کیفیت شراب بعد ^{آب}
پایان خواهم کرد و این زمان ذکر میکنم آنچه میگوید که سزا



ذکر او از تپه فضلها می پال و ماههای ربوب
که واقعت در آن پال فصلی علیحد و انجیزی
که استعمال کند از طعامها و شرابهای که مناسب
ان فصل باشد و اجتناب کند و دوری جویند از
که مناسب آن فصل نباشد و کیفیت حفظ صحت از
و تداین فن وارد شده عود کردیم و باز ششم
بقول آیه علیهم الصلوة و السلام در صفت شرابی که
مباح و حلال است اشتهای او و استعمال میکند
و میاشامد بعد از طعام و یاد کردن فضولها
اما فصل پنجم پس رستی که او مریض میسازد
زمانه او فرج میافزاید و اول او **اول بهر ماه**
که اول ماه بهار است و او عباترست از رفتن



اشتاب در برج حمل و ایام او با اعتبار تعداد
سی روز است و در و شب و روز با اعتبار
هو اخوش است و نرم و ملایم میگرداند زمین را
و میرد از نیک پس سلطنت و سورت بلغم را
و خون در بدن زیاده میگرداند و بر می انگیزاند و تا
که استعمال کند و بکار دارد از غذا یا ای لطیف
و گوشت های پیک و پیضه نیم نخته و پیاشد
شرابی بعد از آنکه مزج کند و تعدیل نماید بجرعه از
و پرهنز کند و باز دارد خود را از خوردن پیانزه
و ترشی و محمود است درین فصل مهمل استایم
و فصد و جامست کردن نیکسان
سی روز است در و دراز میشود روز و مزاج فصل



سه روز واکند در ظرف و در تابستان یک
دیگر و ز بعد از آن بگردانند او را در یک یا گیزه
و اگر آب باران یافت شود بهتر و آلا از مر آب
شیرین صافی بر آقی سفید پس یک و این آب
امفتد از لطیف باشد که قبول کند یا پختی که عا
او شود از سحونه و برودت و این قبول حرارت
و برودت دلالت میکند بر حفت آب و به نرند
تا آنکه ز پهای او مستحق و بر آمده شود و نصح باید
بعد از آن پختارند و صافی پس از ند آب او را
و سرد کنند بعد از آن دیگر در دیکت کنند در نوبت
ثانی و فرا گیر دجونی که اندازد کند و معیار او باشد
که شمش باقی مانده یا نشان و بجوشانند تا شش نرم



جوشیدنی برقی که شد نباشد تا آنکه **لثا** او برود و باقی
ماند **لثا** او بعد از آن فرا گیرد و عسل که از نخل حاصل شده
باشد و آن عسل مصفی باشد بکیرطل پس **منه** از نذر و **وا**
کند و فرا گیرد و بعد در عسل خود از آب و جوشانند
تا بقدر عسل آید و بجد خود باز کرده و فرا گیرد و خر و سخت
محکم پس بگردانند در آن خر و زنجیر بکیرسم و از قرفل
نصف درسم و از ارچنی مثل قرفل و از زعفران
مثل درسمی و از پنبیل نصف درسم و از کاشنی نصف
درسم و از مصطکی نصف درسم بعد از آنکه بسایند و **وا**
علیه به پزند و بگردانند و در خر و به بندد و در آب ریسمانی
قایم محکم و پند از درد دیک و خر و به باله و سفید **وا**
در شراب بخشیتی که نازل شود قوت عقاقیری که در



خرقه است و همیشه حرکت دهد این شربت را با تش
نرم برفق تا آنکه برود مقدار غسل بعد از آن بردارد
و سرد کند و باقی گذارد تا پس ماه تا آنکه داخل شود
مراج بعضی از ادویه و اجزاء او را بعضی دیگر را و بعد از آن
پاشاد و مقدار آنچیزی که می آید از او است
که یک اوقیه از و دو اوقیه از آب خالص با و ضم
سازد یعنی یک پیاله از آن شربت دو پیاله از
خالص با و اضافه نماید و تعدیل نماید پس مرگاه
تناول نماید یا امیر مقدار آنچیزی که وصف کردم
و پان نمودم از طعام پس شرب نماید و پاشام
ازین شراب سه قح بعد از طعام خود پس مرگاه
بمخین کردی پس تحقیق که این شربت تو باذن الله



در شب و روز از وجهها و در دمای فرمته بارده پیمو
نقرس و بادها و غیر آن از اوجاع عصب و دماغ و معده
و بعضی از اوجاع کبد و طحال و روده و بخش آن
و درد اندرون پس اگر تشنگی صافی بر توطا
شود پس پاشام از و بمقدار نصف آنچه کفتم که پیش
پس بدرستی که او اصلاح بدن تست یا امیر و نفع
اکثر است جهت جماع و باه و حفظ او و ضبط او بدستی
که صلاح و اصلاح بدن و محافظت و قوام او بطعام
و شراب است و فساد و خرابی نیز بطعام و شراب
فاسدست و بدان یا امیر بدستی که قوت نفوس
انسانی تابع مزاجهای بدن است بدستی که مزاجها
تابع هو است و متغیر و متبدل میشوند از جهت



تغیر هوا در مکانها و بلدان و نواحی پس مرگاه بار
شود و سرد گردد و بار دیگر گرم گردد و حرارت
پیدا کند مزاج ابدان نیز تبعیت هوا متغیر و متبدل
شود و بواسطه تغییرات تغیر در صور جسمی پیدا میشود
پس مرگاه هوا معتدل باشد معتدل میشود و مزاجهای
بدن و حالت اعتدال پیدا میکند و متصرفی که مزاج
در بدن میکند در حرکات طبیعه در غایت صلاح پیجو
هضم و جماع کردن و خواب و حرکت و سایر حرکات
ضروریه از برای آنکه خدای عز و جل بنابر اجسام بر
طبیعت نهاده که آن مرقمان است که عبارتست
از مره صفرا و مره سودا و خون و بلغم و این را اخلاط
اربعه میگویند و این مشابیه عناصر اربعه است



صفرا مشابه نار است از برای آنکه حار و یابس است
و سودا مشابه ارض است از جهت آنکه بار و
یابس است یعنی سرد و خشک و خون مشابه هوا
از برای آنکه حار و رطب است یعنی گرم و تر و بلغم مشابه
آب است از برای آنکه بار و رطب است یعنی سرد و تر
و بالجملة دو جارند و دو بار دو کا است میانه ایشان
اختلاف پیدا میشود پس گردانیده است حارین را
زرم و خشک و همچنین بار دین را تر و خشک بعد از
متفرق ساختن از ابر چهار جزء از جمله که آن
سر است و سینه و شراب سفید که غصه و فیت که بر
استخوان شانه است که از سخت تر و از ^{کثرت} استخوان
زرم تر و اسفل قدم بدان یا امیر که بد رپشی



۱۳
و مرد و کوشش و مرد و چشم و منخرین و فم و انف
از خون است و سینه از بلغم و باد است و شریک
از مره صفر است و اسفل بطن از مره سود است
و بدان یا امیر بر پستی که خواب پادشاه دماغ است
و قوام جد و قوت آن از وسیت پس مرگه ارا
خواب نمای پس باید که اولاً بر بملوی ر است خواب
بعد از آن بکردی بر جانب جب و همچنین رحیمی
از خوابگاه خود بر جانی که ابتدا نموده بودی خواب و
نمایی نفس خود در درشتن شب بد و ساعت و بعد
داخل شو بخدا جهت قضا حاجت و در نک کن در وقت
اجتناب خود و در از مکن مکت خود در و پس بد پستی که
مکت طویل خلا موجب حدوث و اهل الفیل است



و بدان یا امیر که بهتر جو به جهت مسواک کردن خوب
اراک است پس بد رستی که جلا میدهد و صافی میسازد
دندانها را و بوی دهن را خوش میسازد و گوشت پختن
سخت میکند و میرویانند گوشت در و نفع میدهد کوی
بن دندان را سرگاه با عقد ال باشد و بسیار مسواک
کردن که از حد عقد ال پرو ن رود و تجاوز کند سبب
رقت و تنگی دندانها و چپیدن او میشود و ضعیف
میکرد اند اصل و بن دندان را پس آنکسی که اراده
محافظت دندانها کند و خواهد که بغایت محکم باشد
پس باید که فرا گیرد شاخ کاه و کوی را و بسوزاند
و گزمانج شنی است که از دخت گز حاصل میشود
و سعد و کل و پنبله و حبث الاثل



و اجزائی ^{شد} پساوی و ملح اند رانی ربع جزا از اجزای
 مذکور ^{شد} پس بگویند همه را نرم و برین دندان بپاشند
 پس بد رستی که نگاه میدارد دندانها را و محافظت
 مینماید اصل پنج دندانها را از آفات که عارض
 شود بدندان و آنکسی که اراده نماید آنکه سفید گردد ^{بها}
 او پس فراگیرد و جزئی از ملح اند رانی و مقابل و ^{می}
 او زرد البحر که گفت دریا باشد پس باینه این هر دو
 بهم و بدندان استعمال کند و بد آن یا امیر بد رستی
 که احوال انسان که خبر داده است او را خدا
 عز و جل و گردانیده است او را در حالتی که تصرّف
 کننده است بان احوال و آن چهار حالت
اول پانزده سالگی و شباب او



و حسن او و بها و رعونت او پست و سلطنت دم
در جسم او پست بعد از ان حالت دوم است و آن
از پانزده پسا لکلی ناسی و پنجا لکلی است و درین حالت
سلطنت دارد حدت صفر او قوی و غالب است
بر شخص و همیشه این قوت باقیست تا نهایت سن
مذکور بعد از ان حالت سیم است و این از سی و
پنجا لکلیست تا شصت پسا لکلی که کمال حدت عمر است
و درین پن سلطنت حدت سود است و آن
پن معرفت و حکمت و زیرکی و فطانت در کارها
و انتظام دادن امور و صحت فکر و نظر در عوالم
امور و صدق رای و ثبات ابجاش یعنی اطمینان
قلب در تصرفات بعد از ان حالت چهارم است



و درین سن غالبست پلطت بلغم و این حالت
که میگردد از آن حالت مکره هم و ناخوشی عیش و عشرت
و تنگی آن و خرابی بدن و نقصان قوت و نشاط
در بودن و زیستن و تحقیق که نشناسد و زیست
بهر چیزی مکر تامل و معاودت با پنجه و خواب میکند
نزد برخواستن مردم از خواب و پیدار میت
نزد خوابیدن و تمذکر و یاد او میت ایشا و احوال
گذشته و فراموش میکند آنچه می که حادث میشود
در زمان حال و زبونی پیدا میکند و کوچک میشود عود
و متغیر میشود عهد او و معهود او و خشک میشود آب رود
و رونق او و بهار او و جمال او و کم میشود رویدن
موی او و ماخانها او و همیشه جسم او در انعکاس کمر



عکس جوانی باشد و او بار پست بود اسطه آنکه درین
سن بلغم پلطنی دارد و او بار دو جا پست
و برودت وجودت موجب قنار بر جسم است
و استیلا می یابد قوت بلغمی درین حال بر جسم
و تحقیق که ذکر کردیم من مرا میر را چمع انجری که
محتاج است بسوی او در پیاست و تپه پر مزاج
و اصلاح آن و احوال جسم و علاج او و من ذکر کننده ام
انجری که محتاج باشد تناول از غذا و او دوا و اما انجری
که واجب است که بفعل آرد او را در اوقات
و محل خود **دکتر مرگانه** اراده کنی تو حجامت را
پس باید که حجامت کنی در ظرف دو از ده روز
اما زده روز که نهایت ترقی و ارتفاع ماه است

کتاب حجامت



پس بد رپستی که درین حال اصلح و اصح هست از برای
 بدن تو پس مرگاہ که ناقص شد شهر پس جحمت مکن
 مگر کسی که مضطرب شوی از برای آنکه خون نقصان پیدا میکند
 بنقصان ماه و زیاده میشود خون زیاده شدن ماه و حجامت
 کن بقدر رواندازه آنچه از پال تو کند شسته باشد مثلاً
 اگر بسره دست سالکی رسیده باشد در مرپست روز
 یکبار جحمت کند و آنکسی که سی پال از عمر او گذشته
 در مری روز یکبار جحمت کند و همچنین اگر بچهل سالگی
 رسد جحمت کند در مری و روز یکبار و آنچه زیاده باشد
 پس پس رین قیاس کند بدان یا امیر که بد رستی
 که جحمت فرامیگرد خون مگر از رکما کوچک که گستر است
 در کوشش و مصداق این کلام آنچه ذکر کردم او را



است که ضعیف نشود و قوت در جحامت بخماند
یافت میشود و ضعف نزد فصد کردن و جحامت
تقره که آن جحامت پشت کردن است نافع است
از برای ثقل و سنگینی سر و جحامت اخذ عین که میان
پشت باشد پس یک میگرداند سر را و روی و چشم را
و این نافعت از برای وجع دندان و ب که
نایب مناسب و قیام مقام جحامت شود و فصد در جمع
نذکور است و کاهست که جحامت ذقین فایده
میدهد قلاع را که آن عبارتست از چوش در دهن
و فساد لثه که کوشیت بن دندان است و غیر آن
از امراض و اوجاع دهن و همچنین جحامت کردن
میان دو کتف نفع میدهد حقیقتی را که از امتلا



و حرارت حادث شده باشد و جماعت کردن
در پاقین کاست نفع میدهد امثال را و کم میکند کم کردن
ظاهر و وجهها و امراض مزمنه در کله و مثانه و ارحام
بر طرف میسازد و نفع میرساند و خون جمیع را روان
میسازد و غایتش اینکه بدن را ضعیف میسازد و کاست
که عارض میشود بسبب این غشی شدید مگر آنکه نفع
صاحبان سوره و دامیل که خوشتر و ملها باشد که ظاهر
میشود بر جلد و کیفیت جماعتی که پسبک کند و کم کند الم
جماعت را آنست که در یکدن اولاً آهسته بکشد
بعد از آن مرتبه مرتبه و درجه درجه زیاده کند یکدن را
و در نوبه دوم زیاده کند مص و یکدن را و در سیم
کند یکدن را نسبت ثانی و توقف کند در شتر



زدن تا آنکه خوب سرخ شود و آن موضع بواسطه مکرر
 بمحرم برود بمالد نشتر را بر پوست نرمی و پیش از تیغ
 زدن آن موضع را بروغن بمالد و همچنین موضع فصد را
 برومیح کند در حال فصد پس بدیشتی که تخفیف میکند
 درد و الم را و همچنین نرم کند مشروط محل و آلت مستحبات
 بروغن نیز دجاست و نزد فراغ از جاست نرم
 کند موضع را بروغن و باید که بجای آن بروغن را بر آن
 عروق سرگاه فصد کرده باشد تا آنکه حاجب نشود خون
 و ضرر زیاده معذور **و باید** که فصد کننده فصد
 کند رکی را که باشد آن رک در موضعی که گوشت کم باشد
 از برای آنکه قله لحم بر فوق عروق باعث قله الم است
 و پیشتر عروقی از روی الم در حال فصد حاصل ذراع **مقال**

صَفَتِ
 فِصْدِ



۱۹
از جهت اتصال این مرد و رک بعصل که او با همیک
و سختت پوست او و اما با پیلنق و اکحل س بدرستی
که این مرد و در فصد الم ایشان کمترست مرگاہ بر فوق
ایشان لجمی نباشد و واجبست تکمید موضع فصد باب
کرم تا ظاهر شود اثر خون و خصوصاً در رپستان پس
بدرستی که اب کرم نرم میکند جلد را و الم را کم میکند
و ایشان میکند فصد را و واجب است در همه اینها
که ذکر کردیم در حال فصد و حجامت اجتناب و دوری
از مواقع مناسبه و از ده ساعت قبل از آن و حجامت کند
در روزی روشن صافی که در و ایر نباشد و با سخت
نیاید و خون بکشد تا آن وقت که رنگ خون بگردد و
کند و در روز حجامت و فصد داخل حمام نشود و بوی



مورث در دست و بریزید از پاشا قیاب گرمی
بر سپرد و بریزید از حمام در حال جماعت ^{بواسطه آنکه}
سبب او حادث میشود و حمی دایم پس مرگاہ بشود
آن موضع جماعت را پس فراگیر خرقه نرمی و بنه
بر جماعت خود یا جامه نرمی از ابریشم و غیره آن و فرا
قدر نخودی از تریاک فاروق پس پاشام آنرا اگر
زستان باشد و اگر تابستان باشد پس پاشام
پکنچین و تریاق فاروق را مزج کن بشراب ^ب
مفرج که معتدل باشد و تناول کن یا بشراب فاکه ^ب
و اگر متغیر باشد مزج کن سراب ^ب الارج که ریج است
پس اگر نیایشی ازین مذکور است پس تناول کن ^ب
بعد از رم و ماعظم ^ب پاشتن بدان و پاشام



بعد از آن جرعه آب کرم و اگر باشد در فصل رشتا
 پس پاشام بر و پکنجین عسلی پس بد رپشی که مرکا
 بجای آوردی این را ایمن پشی از امراض لقوه
 و برص و بهق و جذام باذن الله تعالی و مص کن و یک
 انار منخوش پس بد رپشی که تقویت نفس میکند
 و خون را تازه میکند و باید که نخورد طعام شور بعد از
 سه ساعت زیر که خوف آن هست که عارض
 شود جرب و اگر باشد فضل رپشان پس شاول
 کن از طبایع مرکا به جماعت کرده باشی و طبایع
 مرعیت که فرا گرفته شده باشد از گوشت بریان
 که از روغن لیب بریان کشته باشد و پاشام از
 شراب زکی که ذکر کردم من او را اولاً و تدین نماید



بروغن حنری و شنی از مسک و کلاب در حال فرغ ^{مست} حجامت
بریزد اندکی از کلاب بر بام خود و اما در تابستان
پس مرگاه جماعت کند پس شاول نماید پکباج
و مخصوص و ملام و ملام عبارت از زمان خورشیت
که ساخته باشند او را از گوشت برهه کا و و حامض
و بریزد بر بام خود و غن بنفج ماکلاب و شنی از کافور
و پیاشام از ان شرابی که قبل ازین وصف کرده شد
بعد از طعام خود و به پرینر تو از کثرت حرکت غضب
و جماعت با زمان در روز جماعت و خد رکن یا امیر
انکه جمع کنی در خوردن میان پیضه و ماسی در معده در یکو
بدرستی که اجتماع ایشان سبب تولد مرض تقرس
و قولنج و بواسیر و درد دندان و شیر و نمد که ابل و



خورند سرگاه جمع شوند در معده سبب تولد تقرس و برص
میشود و مداومت در اکل پاز موجب کلف است
در روی و شاول نمودن اشیاء شور و گوشت نمک
سوده و مای نمک پرورده بعد از قصد موجب
حدوث و عروض هتق و جرب است و خوردن
قله کوسفند و اندر این او عکرمثانه حاصل میشود و داخل
شدن در حمام در حالتی که تمسلی باشد از طعام موجب
تولد مرض قولنج است و غسل کردن با آب سرد
بعد از خوردن مای مورث ایفلج است و خوردن
تریخ در شب موجب تعقیب چشم و احولیت او میشود
و دخول کردن با زن حایض موجب مرض جد ام میشود
در ولد و جماع کردن که آب زیر را در اثر آن موجب



نفس

حدوث ریکه تازه میشود و جماع بعد از جماع بی فاصله
غسل حادث میشود و جنون در ولد و بسیار خوردن
پیضه و مداومت نمودن او متولد میشود و مرض سیر
و تفع معده و پر خوردن از پیضه بجهت مورث ربو و اینها
و او مرضی است که صاحب او پی در پی زند پیچ نفث
صاحب تعب و خوردن گوشت تازه موجب تولد
کرم است در بطن و مداومت بر اکل انجیر موجب
پیدا شدن شپس است در بدن و آتش آمیدن
آب سرد عقب اشیا حار یا شیرین موجب نقص
و ضعف دندان است و بسیار خوردن و مداومت
نمودن گوشت وحشی و کاه موجب تغیر عقل
و حیرت فم و بلاد است و این و بسیار یکنیاست



قَاعِدَةُ دِيخُولِ حَسَمَامُ
وَصِفَتُ لَوْ

فَرْكَاةُ اَمَلَدِ كُنِي در آمدن در حمام باید که در حال

اعتدال باشد و چون داخل شوی پنج کف آب

کرم شاول کنی یا بر سر ریزی تا از درد سر و شقیقه بمن

باشی و بد آن یا امیر که ترکیب حمام بر نظر و مثال

ترکیب حب آدمی است و او را چهار خانه است

بمخاکه آدمی را چهار طبع است **چهار خانه اول**

سر و خشک است و خانه دوم سر و تر و خانه سیم

کرم و تر و خانه چهارم کرم و خشک و منافع حمام

بسیار است و فواید او پیشمار **یکی** که طبیعت

تازه کرده اند و اعتدال دهد و باید که استعمال

کند در هر میت از پوت اربعه آبی که مشاکل

و مشابه هوا را آن میت باشد پس استعمال



نمکند در خانه طار آب بارد و در خانه بارد آبی که سخت
گرم باشد زیر که سبب او حادث میشود قشعاً
و لرزیدن بدن و بهترین حمام آنست که معتدل الهوا بود
و آب شیرین داشته باشد و روشن و قدیم البنا
و واسع الفضل باشد و باید که تدریج در حمام در آیند و بملأ
تمام پرون روند چه نقل از ضد بزند بر اضر بسیار
رسانند و در حمام بسیار بودن موجب غش و اندوه
در بدن و خفقان شود و کسانی را که مزاج خشک بود
باید که آب بسیار ریزند و در حمام اندک توقف کنند
و مدام مرطوبی را گرم خانه مطلوبست و دیگر از فواید
او آنست که فضول عفونات را دفع کند و باطن را
اسایش دهد و ظاهر را ارایش و پاکیزگی دهد



۲۳
از قلب تو سطر این جمیع اعضا میرساند و عمل
و کارکنان و بندگان این پادشاه عروق و پیوند با آن
بعضی اشکار او بعضی پنهان و دماغ است و خانه
ملک ^د دل اوست و زمین او جسد است و اعوان
و انصار و عا کر او مرد و دست و پاهای و چشمان
و گوشها و لبها و زبان او است و خانه ملک معده و شکم
او است و حجاب و سراپرده او صدر او است و مردود
او معین و مددکار که نزدیک میسازند و دور میگردانند
و عمل میکنند بر آنچه مامور میشوند از جانب ملک و پاهای بمنزله
مرکبند ثقل میکنند ملک را هر چاکر خواهد و اراده کند و مرد و چشم
و لالت میکنند و راه می نمایند بر آنچه می که از و غایت
شود از برای آنکه پادشاه از و برای حجاب



بی دلالت و راهنمایی ایشان پختری نمی تواند رسید
و این چشمان سپید اجانند یعنی بمنزله دو چراغ و حصن
و حصار جد و حرز و نگهبان او مرد و کوشهای است
داخل نمیکردانند بر خدمت ملک مگر کسی که موافق
و دوست ملک باشد از برای آنکه اذنان قادر
نیشد آنکه داخل گردانند شخصی را بر ملک مگر آنکه مأمور
و مازون شوند از جانب آن و مرکاه خطاب کند
بسوی ایشان ملک ساعتی تا مل نماید پس زبان را
که ترجمانست فرمان دهد بحواب و این زبان
متغنی نیست مگر مجادلت لب و بمساعدت
دندان و آلات و ادوات بسیار که بعضی از آن
که هوای دهن است و بخار معده و مغمزه و یار



۲۴
قوت پیدا میکند و خون بحرکت می آید و از جانب
مشرق باد با معتدل موافق می وزد و استعمال
کند درین ماه از خور دینها بریان شده و انجری
که از خل ساخته باشند مثل ترشیه ها و کوشته ها
سنگاری و در حمام روغن بکار دار و آشامید
آب بنفشه و بوی کردن کله های خوشبوی
و بوبه های خوش **ایست** که آخر ماه بهار است
سی و یک روز است صافی میشود درین ماه با
و او آخر فصل رسپیست و تحقیق که نهی و آفیع شده
درین ماه از خور دن چیز ماه شور و کوشته ها غلیظ
پنجو کله و کوشته ها کا و دوشتر و نافع است درین
ماه حمام رفتن اول روز و مکر و پیست پیش از خور



غذا ریاضت کشیدن مثل تره و حرکت عنیف
جَنَبَرَات سی روز است میرود و بر طرف
 میشود درین ماه سلطنت و صولت بلغم و کم میشود
 حدت و بلخی صفر ^{باید که} باز دارد خود را از رقیب و
 کشیدن و خوردن گوشت و مداومت نمودن
 برو و پر خوردن از و و بوی کردن مشک و عنبر
 و نافع است درین ماه سبزیها که با طبع سرد
 باشند همچو هند پاک عبارت از کاشنی است
 و در حدیث نوی دارد شده که هرگاه شخصی سبزی
 تناول کند با او هفت و رقی از کاشنی باشد
 زایل گرداند خدای عز و جل از بدن او هفتاد
 نوع از بلای یرا که در هر روزی از قطره از قطره های



۱۵
بهشت است و بقعه الحقا که خرفه است و خیار و قفا
که خیار در از پست و شیر خشک و میوه های ترو است
میوه های ترش همچو آلو و از کوشته ها کوشته بزغ
که داخل در پسته ثانیه شده باشد و چه ی که از و صیغ
تر باشد و دراج و شیر با و ماسی تازه **نمونه**
سی و یک روز پست و درین ماه حرارت شدت
پیدا میکند و آبها فرو میرود و کم میشود استعمال کند
و پاشا به آب سرد نباشد تا و بخورد و درین ماه
اشیاء بارده رطبه و اندک ای می بخ نماید در شراب
و آن تعدیل و کسیر است و بخورد و درین ماه غذا
که سیرع الهضم باشد به بخانکه ذکر شد در ماه خریف است
و استعمال کند درین ماه از بویهای خوش و ریانه



خوشبوی بارده رطبه **الب** که آخر ماه تابستان
وسی ویکروز است و درین ماه آشتی آدمی باید بویها
و برانگیخته میشود زکام در شبت و می وزد باد شمال
و با صلاح می اند فراج بسبب تبرید یعنی استعمال
اشیا بارده و استعمال اشیا مرطبه و نافع است
درین ماه آشتامیدن شیر تازه و اجتناب کند و دو
شود از جماع و مسهل خوردن و ریاضت بسیار نکند
و بوی کند با لطیف کلپایی که بار دبا شد **ایلدن**
که اول ماه خزانست و این سی روز است
و درین ماه هوا خوش و تازه میشود و تقویت می باید
سلطنت و شدی وحدت سودا و مصلح است
شربت مسهل و نفع میرساند درین ماه خوردن شیرینا



۲۶
و حلوانا و اقسام کوشتها مقتدره چون بر ما که از پیش
تولد کرده باشد و اجتناب کند از کشت کا و دوا و
نمودن بر خوردن بریان و دخول حمام و استعمال
کنده بوی خوش که مقتدر باشد و اجتناب از خربزه
و خیار در از **تشریح اول** سی و یکروز است
درین ماه میوز و بادهای مختلف و نفس میزند در و
باد صبا و اجتناب باید کرد در و از ضد کردن
و شرب دوا و محمود است در و جماع و نافع است
درین ماه خوردن کوشته فربه و انار ترش شیرین
و خوردن میوه با بعد از طعام و استعمال کند در و
کوشتها که مطبوخ باشد بتوابل و توابل اشیا سیاه
که می اندازد در و یک مثل کشنه و زیره و نعناع و شنبلیله



و درین ماه آب کم پاشند و محمود است ریاضت کشیدن
 درین ماه **تشرین الاخر** که آخر ماه خزان است سی روز
 و درین ماه واقع میشود باران درین موسم و بار دارد
 خود را درین ماه از آتش امیدن آب در شب و کم و
 شود و بحام و اترکاب جماع و پاشند مرصباح جرعه از آب
 کرم و اجتناب نماید از خوردن بقول مجوس
 و نفع و حر که آن تره تیزک است **کانون الاول**
 که اول ماه زمستان است سی و یک روز است و
 پیدا میکند در بادهای عاصف جنده و شدت پیدا میکند
 در سرما و نفع می باید در و مرغیزی که ذکر کردیم در تشرین
 شمائی و خذ رکند درین ماه از خوردن طعام سرد و پریز
 کند از حجامت و فصد کردن و استعمال کند درین



غذا با و طعمهایی که کرم باشد بالقوه یعنی در اصل طبیعت
 کرم باشد و بالفعل که بحسب حرارت آتش کرم شده باشد
کانونت الاخر سی و یک روز پست قوت می یابد
 در و غلبه بلغم و سزاوار پست که جرعه از آب کرم داشته
 بیاشامد و محمود پست در و جماع کردن و نافع است
 درین ماه احتشا و احتشای جمیع خشوست و خشوع عبارتست
 از شور بایی که در و بقول عاره باشد بسمج کوفت و جیره
 و کراش و نافع است درین ماه دخول حمام در اول
 روز و مالیدن روغن خیری در بدن و آنچه مناسب
 او باشد و خذر کند درین ماه از ترشیدن
 و خوردن ماسی تازه و شیر **شباط** که احرامه
 زیست است پست و هشت روز است در و با



مختلف می وز دو باریدن باران بسیار است
و درین ماه طامر میشود گیاه در زمین و جاری میشود
کناره در زمین در عود که کنایه از درختان باشد و نافع است
در خوردن سیر و گوشت مرغ و صید با و میوه های
خشک و شیرینها کم شاول نماید و محمود است درین ماه
حرکت بسیار و تردد و ریاضت **صفت شرب**
که حلاست شرب او بسیار است نفع او که استعما
ل میکند و شرب مینماید بعد از طعام جهت حفظ صحت
تحقیق که ذکر فواید او گذشته از پیش قبل از شروع
در فصول پسته و او اینست که فواید از مویز
منقی ده رطل و بشویند و بخیساند با آب صافی در ظرفی
و بپزد به چهار انگشت آب زیاده باشد در سب



و اعصاب و عروق را نرم گردانند و مر که خواهد که بر بشره
 او بشره پروان نیاید و نه غیر او از علت های دیگر باید که
 چون بجام رود پیش از غسل روغن بنفشه در خود
 مالده و هرگاه که اراده نوره کنی و خواهی که ضرری
 نرسد ترا از شقاق و دمل و جراحت و نه سواد دزد
 پس باید که ابتدا به شویی بدن را با آب سرد پیش
 از شور **و باید** که پیش از نوره نهادن احتراز
 نمایی از جماع بد و از ده ساعت که روز تمام است
 و اضافه کنی در نوره اندکی از صبر و قاقیا و حنظل
 کمی و اضافه نکند در نوره مذکور است را مگر بعد از آن
 گرمی که در وکل بنفشه ~~و~~ و مرزنجوشن نخسته
 شده باشد آنوقت اگر که آب اکتساب رایج از و

صفت نوره
 نهادن



نموده باشد و می باید که زیر پنج سد پس نوره باشد
و بعد از نوره باید که طلایه کند بجای شش را که رایل
کند رایحه او را همچو برک شفق او

و سعد و خنا و ورق کل نسل خواه متفرق و خواه مجتمع و اگر
ترسد از احراق و سوختن نوره پس مباد دست
نماید بشتن و بمالد بدن را و غن کل و اگر بسوزد
عیاذ بالله عدس منقش زرم پایده که مزوج باشد با و
کلاب و سرکه و طلایه کند بصحت مبدل میشود با و
و سرکه از در دشانه ترسد باید که حبس بول نکند
و اگر چه سوار باشد زیر که حبس بول و نگاه داشتن
او آفتاب بسیار است و در میان طعام آب
نخورد که معده را زیان دارد و اگر خوردن آب



در اثنا طعام عادت سازد رطوبت بدن حادث
شود و ضعیف گردد و معده او د عروق و رگها قوی
طعام را فرا خواهند گرفت و در معده بخی پیدا شود
بواسطه رسیدن آب و اگر خواهد نشود او را ریگ
مثانه و دشواری بول پس حبس منی کند نزد نرول
شهوت و دراز نکشد و مکت نکند بر جماعت زنا
و اگر خواهد که ایمن باشد از مرض و وجع مغل مثل
داء الفیل و تقر پس و طام مر نشود با و ریاح بوی
پس تناول نماید مر شب مفت خرما که پرورش
یا قه بر و غن کا و و ر و غن زنبق با نمیشه خود طلایه نماید
و اگر خواهد که زیاده شود حافظه او و کم شود نیست
و فراموشی او پس باید که تناول نماید سه قطعه از



ز نخسل غسل پرورده و بطعام خود اضافه نمائید
خردل در هر روز و اگر خواهد که زیاده شود و پیفزاید
عقل او پس تناول کند هر روز **پس** میله شکر
پرورده و مرکه خواهد که ناخن او بتاه نکند و زرد
و سپاه نشود باید که بخیند **الار** و ریحانه و مرکه خواهد
که از ریح در د کوشش ایمن کرد و باید که بوقت خوا
بنبه در کوشش خود بنهد **و مرکه** خواهد که ایمن کرد
از زکام در وقت زمستان پس باید که هر روز **پس**
شهد تناول کند **بدان** یا امیر که غسل را دیال و
نشانه است که دانسته میشود نافع او از ضار
و بعضی از غسل **انست** که مرکه بوی کند از رایحه
عطسه آید و بعضی از غسل **انست** که مستی می آورد



و او در وقت چشیدن تیزی و شدی بذايقه می رسد
 و این دو نوع از غسل قاتل و کشنده است کویا که از
 سمیت است **و نکته** در تحقیق اشیایی که
 در وسم باشد میرکی را عداقت است و نشانه بدانکه طعام
 که مک و زعفران و غیره داشته باشد ملاحظه لازم
 چه بواسطه بوی خوش بسیار را ایچه ناخوش زمر
 ظاهر نشود و در شناختن طعام و لباب پس زمر
 عداالت است بدانکه اشی که در و زمر بود لعاب ناک
 و رنگ آن بایل بسیاری بود و زود سرد شود
 و بر و خطها پیدا آید و براق برنگ پر طاووس و کوند
 اگر زمر در گوشت قید نمک سود کباب بود مثل
 دود و غبار بر بالای آن پیدا شود و اگر زمر بر پیرا

صِفَتِ دَانِسْتَنِ
 زَمَرُ دَلِشَبِيَا



زنده مثل خانه عنکبوت ظاهر شود یا بل سبزی و زردی
و کوبند علامت زمر در شربت و شراب نیست
که بر و خطها پیدا شود یا بل بسیاری و کوبند علامات
زمر در شراب و مثل حلوائی عسل و شکر انسیت
بر و کج سیاه و یمن پیدا شود **و علامت** زمر در شراب
آنست که بر و کف بسیار پیدا شود و محکم و متغیر گردد
و با بجمه کوبند طعام زمر ناک اگر سفید بود سیاه شود
و اگر سیاه بود سفید گردد و کوبند زمر در تاج و پستان
و لباس و فراش آن بود که ازین اجناس غباری
بر آید بزمک چشم و مرکب که آزا پوشید یا بر آن
نشیند خاریدن اعضا عظیم پیدا شود و سوزش
و عرق پیانی آورد و این اعراض زیاده گردد و مزاج



اعضا را فاسد کند و گویند اگر علاج نیابد در یک هفته
 هلاک شود و اگر کل زحمت پیدا شود بوییدن او را
 تا جگر کمین بواسطه آنکه تاخیر او سبب زکام میشود در شب
 و تناول نمودن جبه السودا که شونیز باشد ایمن میگرداند از
 زکام و اگر ترپد از زکام در تابستان سر روز
 جازری تناول نماید و باید که خدر کند از شستن
 در آفتاب و مرکب که ترپد از در شقیقه و شوه
 که در میت در پهلوی باید که در زمستان و تابستان
 بر خوردن مایه تازه مداومت نماید و اگر خواهد
 که جسم او خفیف باشد و یا مداوم پیک بر خیزد
 در خوردن طعام و شراب پگاه احتیاط کند و اگر خواهد
 که در ذناب نباشد پس باید که روغن بر سر مالند



که تشنگ نشود لبهای او و پرون نیاید در و ناسور عالجی
خود را جرب کند **و اگر چند** که ایمن کرد و از درد دل
و رنج کوشش و تباه کشتن کام و لهاته باید که بعد
از خوردن شیرینی **پس** که غرغره کردن عادت کند
و سرگشت ترپد از ریختن و تباه کشتن دندان
باید که بعد از شیرینی پاره نان در دهان گیرد و بخا
د و سر که خواهد که مبتلا نکرد و دیرقان باید که بعد از شیرینی
آب سرد خورد و خانه کرم که تباهستان در آن تباه
باشد و حالی در آن بکشایند در آن خانه نرود و از
کرم در پستان ناگاه پرون نیاید و اگر خواهد که طعام
در معده پیش نرود و مضم شود پس باید که بعد از اکل
در دست **رست** خواهد و بعد از آن منقلب شود



بر جانب حب و چنین عادت کند **و اگر کسی** که این
 شود از بلغم و کم کرد و باید که سوخته کواش زیره
 تناول نماید و بسیار حمام رفتن و مضاجعت زنا
 و نشستن در آفتاب و اجتناب نمودن از غذاهای
 بمارد پس بد رستی که می برد بلغم را و میسوزاند و اگر
 خواهد آتش وحدت صفرافرو نشیند و کم شود پس
 تناول نماید هر روز اشیا سرد و تر و روح و تفسیح
 نماید و حرکت کم کند و بسیار نظر کردن بسوی شی که دوست
 داشته باشد موجب مسرت و فرح است و موی این قو
 محققین حکما گفته اند از جمله معالجات جمیده که شکر است
 میانه اکثر امراض فرح است و تقای کسی که بسبب
 مسرت و خوشحالی حاصل شود بمحو تقای محبوب ای



مدنف از عشاق که زیارت معشوق صحت یافته اند
 دفعه و بری شده اند از مرض و آنکسی که خواهد که سود آرد
 سوخته شود و بلغش که اخته گردد پس باید که فی بسیار
 کند و قصد عروق و مداومت بر نوره نماید و اگر خوا
 که باد سرد از او دفع شود باید که حقنه کند و روغن برسد
 مالد و باید که باب زن نشیند و آرنج عبارتست
 از بعضی شایش که مچوشانند مثل نفث و مایع
 و اکلیل الملک و اجتناب نماید از مبرار و یا بسی
 و مداومت نماید هر چیز که حار و لین باشد و اگر خوا
 که زایل شود از او بلغم باید که مرصباح یکمشتقال الطریقل صغیر
 تناول نماید **بمکان** یا امیر که سزاوارست
 که مسافر که سفر کند باید که معده او از طعام تمثلی باشد

ان آب تدبیر
 سیف



و خالی از طعام نباشد و باید که بجد اعتدال باشد
 و آخر از نماید از کرما که موجب خطر است و باید که شاد
 نباید از غذاهای بار دمثل قریص و اودمان خور^{شیت}
 که مرکب باشد از لحوم مای و پشکنه و باجه و **ملاش**
 نان خورشیت که فرا گرفته باشند از گوشت بره
 کا و **سجین** سرکه و زیت و آب غوره و **شیل**
 آن از طعامهای بار دتناول نماید **بدان** یا امیر
 که بد رپستی که سفر نمودن و سیر کردن سخت در کرما
 گرم ضرر رساننده است بدن مهلوپ را
 یعنی بدن صاحب پیل و لاغر مرگاه خالی از طعام
 باشد و سفر نافست^ش به بدنی که فرید باشد و دیگر
 از صلاح میافزود و نفع مضرت از دانست^ش



که آب بر منزل بمنزل دیگر بر دویه آب ان منزل
 که نزول میکند مزوج **پا** زرد و بخورد **و دیگر**
 شرط **پا** فراگشت که قدری خاک پاکیزه از شهر
 خویش برد آرد و بهر منزل که نزول کند قدری
 از آن خاک در آب اندازد و ظرف را اندک حرکتی
 بدهد و تا خیر منساید در شرب او تا صفای خوبی پیدا
 کند و فایده در محافظت آن خاک بآب است
 تا آب موافق طبع او **پا** زرد و بهترین آبها از جهت
 شرب از برای مقیم و **پا** فراگشت که باشد
 چشمه او از جانب مشرق و **پس** یک و صافی و این
 باشد و باشد جاری شدن از جبال کل نه ارباب
پس نک بنا بر آنکه در رستان کرم است و در **پس**

تدبیر صفت
 ان منزل را



سرد و مین و نرم است و نافع است مرا صاحب حرارت
 و تب را دفع کند و آب شور و ثقیل طبع و شکم را خشک
 گرداند و آب بر فویخ زیان کار و ناپاز کار است
 و کثیر الضرر است و اما آب جاه خوش طعم و شیرین و صاف
 و بسیار نفع است اگر دایم کشند و مجبوس نباشند
 در زمین و اما استماده یا در غدیر و کوبها و شوره زارها
 پس بد رستی کرم و کراست در تابستان بواسطه
 توقف و سکون او و دوام طلوع آفتاب بر او و
 نمودن بر شرب او صفر از یاده میشود و پسر زبرک اگر
 بدان یا امیر که مقاربت و مجامعت نمودن بزنان در
 شب در زمستان و تابستان در جینی که معده از طعام
 پر باشد و عروقی ممتلئ محمود و پسندیده نیست و ممتلئ

صِفَتِ وَ تَمَیِزِ
 مَجَامِعَتِ



میشود از مرض قویج و فاج و لقوه و تقریس و ریک ثمانه
و تقیطر بول و باد مق و ضعف بصر و رقت او پس مرگه
اراده دخول نمایی باید که در او آخر شب باشد بنا بر آنکه
اصلح است از برای بدن و امیدوار ترست بحصول
ولد و ولدی که حاصل شود از کی باشد از روی عقل
و فهم و باید که قبل از جماعت ملاعبه نمایی و حرکاتی که
موجب شوق و اشتیاق باشد بفعل آوری و سخت
گیری پستانها و زانیرا که این فعل موجب غلبه
شهوت در زن و سبب جمع شدن آب است
زیرا که آب او پرو ن می آید از پستانها و شهوت
ظاهر میشود از روی و چشمها او میل و اشتها پیدا
میکند به مثل میل و اشتها نو با و پس مرگه این فعل



بجای آوردی مایست استاده و نمشین و لیکن میل
 کنی بمن پس مرگاہ فارغ شدی ایمنی از حصاه
 و امراض فرمنه باذن الله تعالی بعد از آن غسل
 کن و پیاشام شربت غسل که در مومیایی باشد
 و مومیایی مانند صمغیت که در کوه دارا بحر دحل
 میشود و بعضی گویند عرق کوه و در دره ویم حارس
 یا پیاشام غسل کف گرفته پس بد پستی که باز
 میکردند مثل آن آبی که از وچدا شده باشد بهمان
 قوت باقی ماند و در احادیث بنوی مصطفوی صلوات
 الله علیه با پنا دمعتبر و ارد شده منقول از امیر
 المؤمنین علیه الصلوٰۃ و السلام که باید که اختیار کنند
 از زمان زنی که متصف باین صفات که ترویج



المرأة العجوز العيت المربوعة فان كرهتها فعلى
الصداق یعنی شریع کنید و بخواهید زن کندم کون
سردن بزرگ فراخ چشم میان به بالا پس اگر مکرده داری
و نخواهی بر مست صداق **و دیگر** وارد شده که لا
تتزوجن شهيرة ولا لهيرة ولا نفيرة ولا
ولا لفوتا یعنی شریع مکنید البتة صنف از اصناف
زنان **اول** شهیره یعنی زن از رقی چشم بدنی فریه **دوم**
لهیره یعنی زن دراز باریک لاغری **سیم** نهیره یعنی
زن کوتاه بالا اندوه **چهارم** هیدره یعنی زن عجوزه
مدره **پنجم** لفوت یعنی زنی که فرزند از شوهر دیگر
داشته باشد و نیز وارد شده که زنان بر چهار نوعند
اول جامع جمع یعنی زنی که بسیار باشد خیر او خلق



و عقیقه باشد **دوم** ربع زنی است که در دامن او
ولد می باشد و در شکم او ولدی دیگر **سیم** کرب متجمع
یعنی زنی که بد خلق باشد بازوج خود **چهارم** غل قمع که
اول نسبت بشو مر خود و همچو غل قمل است یعنی غلی
که از پوست ساخته باشند که در ویش بسیار
اقدام باشد و خورد او را و شو مر را فوت دفع آن
نباشد **بدان** یا امیر بد رپتی جماعت نای در وقتی
که قدر برج حمل با دلو باشد از برج زیر که حمل تشریف
و شرف شمس است محبت و داندیکست و افضل
و بهتر است که قدر برج ثور باشد که آن شرف
توسیت و برج ثمانیت از برای شروع و محبت
نیکست و قرار نطفه **بدان** ای امیر که آنجه درین رس



ذکر کردم نگاه دارد و محافظت نماید و برین طریق رود
و تجاوز نکند از انواع بیماریها و علل و مرض صحیح و سلا^{مت}
باشد و مزاجش معتدل گردد و پاهای او در عافیت عیش^ش
ماند و باقی ماند **بدان** ای میر نباید که الثقات نماید
بسختان کسی که علم ندارد و از عافیت دور باشد و هم^ت
احوال متابعت و پیروی شهوت نماید و عمر بکسل و غفلت
گذرانند و در کار ضایع سازد و گوید که من شیا^ر
متضاده ثقیل کشیف بی وقت میخورم ضرر نمی یابم پس
بر مثال بیمه است معطل در مرغزار شهوت چو این نماید
و اوقات مهمل میکند و باید بدین میخورد و قصد چرا
گاه میکند و شب غافل میخوابد و نظیر او است که
اگر در در اول خیانت عفت یابد در وی مشتبه نگردد



آ تا چون عقوبت نبیند کست باخ کرد و دزدی کردن
 پیشه نماید و از عاقبت نبیند شد نگاه گرفتار آید و شسته
 دست و پایش بر دو کالاستانند و انگاه ضیاع
 کردن عمر خویش او را معلوم کرد و سودند اشتباه
 آدمی نیز چون نعمت و صحت از دست بد نفس
 خود در تلف اندازد و انگاه تا سفت خورد و سودند
 و فایده ندهد و صلی الله علی محمد و آل الطاهرین

بسم تعالی و حسن

توفیق

۴۲



خاتمه در کیفیت زیارت خداوند
و بنیاد ائمه علیهم الصلوٰۃ

در کتاب اقبال الاعمال از مصنفات ابن طاووس
منقولست که هرگاه بنده خواهد که زیارت خدای
عز و جل نماید پس باید که بایستد در زیر آسمان در وضعی
نایب که مستقیماً باشد و حضرت امیر المومنین علی
صلوات الله علیه مرثیه نوبت پروان می آمد و در
آسمان می استاده و باین طریق زیارت میکرده و میگوید
اللَّهُمَّ إِنِّي قَدْ كَفَيْتُ بِعِلْمِكَ عَنِ الْمَقَالِ
وَبِعَمْرِفِكَ وَكَرَمِكَ عَنِ السُّؤَالِ بِكَ ثَقِي
وَرَجَائِي وَعَلَيْكَ مَعُولِي فَأَقْلُ فِي مَا تَشَاءُ
إِلَهِي أَتَيْتُكَ زَائِرًا مُتَعَرِّضًا لِمَعْرِفِكَ مَعْرِفًا



تُغْنِيَنِي بِهِ عَنْ مَعْرِفِ مَنْ سِوَاكَ يَا مَعْرُوفُ
بِالْمَعْرِفِ اللَّهُمَّ عَافِنِي أَبَدًا مَا أَبْقَيْتَنِي وَ
اغْفِرْ لِي إِذَا تَوَفَّيْتَنِي ذُنُوبِي بِمَنِّكَ يَا أَرْحَمَ
الرَّاحِمِينَ **الْبِسْمِ** **الْأَرْحَمِينَ** **الْبِسْمِ**
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْبِيَاءَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ
يَا أَوْلِيَاءَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْوَارِ اللَّهِ فِي
ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ أَشْهَدُ أَنْكُمْ قَدْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ
وَأَتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَعَمِلْتُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَأَدَيْتُمْ رِسَالَاتِ
اللَّهِ وَعَبَدْتُمُ اللَّهَ مُخْلِصِينَ حَتَّى تَأْتَاكُمْ الْيَقِينُ
السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى
خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ بِحَبْلِكَ
يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ **الْبِسْمِ**

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
الْأَرْحَمِينَ



السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا نَبِيَّ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حَبِيبَ اللَّهِ السَّلَامُ
عَلَيْكَ يَا خَاتَمَ النَّبِيِّينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا شَفِيعَ الْمُذْنِبِينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ
الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ
وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَدَيْتَ رِسَالَاتِ
اللَّهِ وَعَمِلْتَ بِكُتَابِ اللَّهِ وَعَبَدْتَ اللَّهَ
مُخْلِصًا حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينُ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ
اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ
يَا أَمَامَ الْمُتَّقِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا وَصِيَّ رَسُولِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ



وَأَتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَدَيْتَ رِسَالَاتِ نَبِيِّ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَمِلْتَ بِكُتَابِ اللَّهِ وَعَبَدْتَ
اللَّهُ مُخْلِصًا حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينَ السَّلَامُ عَلَيْكَ
سُبْحَانَكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

ربا می یارب جایی که مستقف نباشد و زیارت کند حضرت
رسالت پناه محمدی و امیر المومنین و خیر النساء
فاطمه الزهرا و امام حسن و امام حسین و باقی ائمه
علیهم السلام را زیارت کند باین کلمات انجمن
باشد که حضرات ائمه معصومین را و عرش خدای عز و جل
را زیارت کرده باشد باینکه مقررین در روز قیامت
و در پای خدای عز و جل باشد و مدام که مداومت



نمایند این زیارت بهمان باشد که صد مرتب
کند آرد و باشد و صد مرتب آرد در دیوان اعیان
بنویسند و صد مرتب آرد و سبب در آرد

عمر کرد و باذن الله تعالی **اَیُّهَا النَّبِيُّ**
السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ الْمُرْسَلُ وَالْوَصِيُّ الْمُنْصِيُّ
وَالسَّيِّدَةُ الزَّهْرَاءُ وَالسَّيِّدَةُ الْكُبْرَى وَالسَّيِّدَةُ
الْمُنْتَجِبَةُ وَالْأَوْلَادُ الْأَعْلَامُ وَالْأُمَمُ الْمُنْتَجِبُونَ
حَيْثُ انْقَطَاعِي إِلَيْكُمْ وَإِلَى آبَائِكُمْ وَوَلَدِكُمْ
الْمُخْلِطُ عَلَى بَرَكَةِ الْحَقِّ فَقُلِّبِي لَكُمْ سُلَيْمًا وَنُصْرًا
لَكُمْ مَعْتَدَةً حَتَّى تُحْكِمَ اللَّهُ لِدِينِهِ فَمَنْعَكُمْ مَعَكُمْ
لَا أَعْتَقُكُمْ إِلَّا لِمَنْ أَلْفَائِلِينَ بِفَضْلِكُمْ مَقَرًّا



برجعتکم لا انکر الله قدره ولا ارفع لاماشا
 الله سبحان ذی الملک والمکوت یسبح الله
 باسمائه جمیع خلقه والسلم علی ارواحکم و
 اجسادکم والسلم علیکم ورحمة الله وبرکاته

**سنت است که در صبا نماز کنید
 حصا صاحب الزمان علیه السلام کلمات**

و نیت چنین کند که زیارت میکنم ابا صالح المهدی
 علیه السلام از برای آنکه سنت است تقرب بخدا
 و مر مقصودی و حاجتی که داشته باشد بعد از زیارت

با حضرت عرض نماید که **استجاب** **بطلب** میشود

اللهم بلغ مولائی صاحب الزمان صلوات
 الله وسلامه علیه عن جمیع المؤمنین



مَشَارِقِ الْأَرْضِ وَمَغَارِبِهَا وَبَرِّهَا وَ
بَحْرِهَا سَهْلَهَا وَجَبَلَهَا حَيْثُمْ وَمِثْنَهُمْ وَعَمَّنْ
وَالِدِي وَأَوْلَادِي وَعَنِّي مِنَ الصَّلَوَاتِ
وَالْحَيَّاتِ زَنَةَ عَرْشِكَ وَمَدَادِ كَلِمَاتِكَ
وَعَدِّ مَا احْصَاهُ كِتَابُكَ وَاحْطَا بِهِ عِلْمُكَ
اللَّهُمَّ إِنِّي أَجِدُكَ فِي حَيْثُ هَذَا الْيَوْمَ وَفِي
كُلِّ يَوْمٍ عَمْدًا وَعَقْدًا وَبِعْثَةً فِي رِقَّتِي اللَّهُمَّ
كَمَا شَرَّفْتَنِي بِهَذَا التَّشْرِيفِ وَفَضَّلْتَنِي بِهَذَا
الْفَضِيلَةِ وَخَصَّصْتَنِي بِهَذِهِ النِّعَةِ فَصَلِّ
عَلَى مَوْلَائِي وَسَيِّدِي صَاحِبِ الزَّمَانِ
وَاجْعَلْنِي مِنْ أَنْصَارِهِ وَأَشْيَاعِهِ الذَّاكِرِينَ
عَنْهُ وَاجْعَلْنِي مِنَ الْمُسْتَشْهِدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ



طَائِعًا غَيْرَ مُكْرِهٍ فِي الصِّفَةِ الَّتِي نَعَتَ
أَهْلَهُ فِي كِتَابِكَ فَقُلْتَ صَفًا كَأَنَّهُمْ بَنِيكَ
غَيْرَ مَرْصُوصٍ عَلَى طَاعَتِكَ وَطَاعَةِ رَسُولِكَ
وَأَوْلِيَائِكَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ اللَّهُمَّ بَعِّثْ فِي
عُنُقِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ

وَالِهِ أَجْمَعِينَ الطَّيِّبِينَ
الطَّاهِرِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ

امراضی و دردی چند که علاج آن بخط مبارک حضرت امام
والا شمس علی بن موسی الرضا علیه السلام یافت شد و عمل و علاج
آن شایسته آنست اندکی شبیه و بیاید مجرب است و علامه
و سلف از کتب معتبره نقل فرموده اند و آن در زود است



اولی حقی مطلقه که اتم از بیت دایمی و عیش و لذت و غیره باشد

یا کسی که عیبت که همه قطعه از کاغذ بردارد و از نو و از سر آید و بنویسد

بسم الله الرحمن الرحیم لا تخف

أَنْتَ أَنتَ الْأَعْلَى وَهَذَا قِطْعَةٌ ثَابِتَةٌ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لَا تَخَفْ نَجْوَتِ مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
وَهَذَا قِطْعَةٌ ثَابِتَةٌ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْآلَهُ
الْمَخْلُوقِ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَبَعْدُ

نخواند بر هر قطعه آن سوره توحید بار و فرود آورد

مريض در شب روز مر روز قطعه بی شکر بخورد

دوم هر قطعه صبح از زبان خود بخورد

منقول است که از برای دفع مرض و قدح اذیت در وقت
و بعد و معوذتین بخواند و بداند در این وقت از آب رابر



چهارم
 ضربه شش در آن که ملاکت است شرب
 و بیست نینج او خنده ضربه
 شرب نماید

پنجم
 در بیان حفظ صحت مزاج
 باغبان را اختلاف بدست
 و تغییر هوا

ششم
 کیفیت خواب کردن
 بواسطه تقویت دماغ
 در بخت است

هفتم
 کیفیت سرکه جبهه می باشد
 دندان و باقی فواید است

هشتم
 بیان کیفیت احوال است
 بی از حالت من است
 و غیره

نهم
 در تدبیر حیات دانا
 مقرر است

دهم
 صفت فصد کفایت
 از روش بکشد موضع
 فصد

یازدهم
 بیان دانه شدن در حمام و حمام
 آن و لطیف نوره نیا و نیا
 نمودن از افراد خاصه در او



دوازدهم
صفت داشتن زهر در شها
که ز جمله قیامت رساند
شتر نه است

سی و دوم
اداب ندیدن سفر گفت
آب با خود نگه داشتن
در سفر

حداکم
در گفتن آنها واقفان را
از یکدیگر

پانزدهم
صفت برادر است
و او ضایع است

خاتم
که از قیامت رسالت است فتول از ابدان
طاهرین انحضرت از رویت منور در میان کائنات
زیارت خداوند اول و زیارت حضرت زهرا
و حضرت ابوالفضل علی و زیارت جامع باقی
انکم صاحب الامر علو است علیه السلام
خداوند زیارت مخصوص صاحب الامر است
معلوم است که...

دوازدهم
صفت داشتن زهر در شها
که ز جمله قیامت رساند
شتر نه است





بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين
حمدی که ورا می عقول عقلاست و شایمی که پروان زیبان
و لسان فصاحت مر حضرت را قادری را ستر اوار است
که اسباب و علامات صحت و فساد بقانون شفای حکم
منوط است و ترکیب پوشش داروی مرجمتش و مفر
چانفرای مکرمتش در دار الشفای و اذا مرضت فهو شفی
باعث تقویت دلهای بیمارین و ماده الحیوة چاهای
حسکانست و صلوات صلوته نامیات و تحف تحیات
زاکیات بر روضه مطهر آن حبیب حضرت آله و طبیب
علت کنایه حکیم و نزل القرآن ماسو شفا و رحمة للمؤمنین



پوشیده

۴۴
و دوماً رسدناک الّا رحمة للعالمین و برآل و عزت او
بهاج طریق مستقیم و نادیده ملت قویم اندیاد **اما بعد**
پوشیده و برضایر صحیح و اراد سلیمه نیست که او امر و نواهی
سرحدیه و تفکر و تدبیر در امور عقلیه بی صحت ترکیب انسان
نمی تواند بود و لهذا احقر عباد الله المحجوب احمد مشهور ^{بکاتب}
طبيب الکاشانی چند کلمه در بیان حفظ صحت بدن انسانی در
تحریر و تقرر کشیده و از تطویل محل و اطناب ممل احتنا
نموده این مختصر را بمقدمه و پشت فصل و خاتمه ترتیب داده
مجلس شریف و محفل منیت بنده کان نواب عالیجاه وزارت اقبال
پناه آصف آصف صفاست ملکی ملکات کردون و فارسپهر
اقدار خورشید فلک سیادت و رفعت و تیر چرخ عظمت و
ابتهت اعتماد و له ^{العلته} العالی الخاقانی و موثر السلطه الرفیعه
الجلیده السلطانه مفخر الاکابر و الایمانی ملجاء الافاضل و العوالی **شعر**
خورشید سپهر دولت و دین عون الضعفاء و المساکین



هم سید و هم پناه سادات فیض حق و منبع سعادت

باعث امن و امان ناسر عدل و احسان مہبط عنایات سبحا

مورد عواطف سلطانی مظہر انوار شفقت و مظہر آثار مر

ملاذال اسلام و معاد المسلمین المؤید من عند اللہ الملک الصمد

شمس السما و السیادة و الوزارة و الرفعة و الایة و النصف ^{جلال} و ال

و نور الافق العظمی و الشوک و الشفقة و المرحمة و الاقبال

لازال شمس دولتی و سیادتہ و رفعتہ و اقبالہ طالعہ و قمر غرہ

و شانہ و حشمتہ و اجلالہ و احسانہ لا محنتہ امید کہ تمام منطقہ

فلک دوار و مرکز ارض برقرار است و اوضاع افلاک خالی از

اختلال و امر جہ عناصر بحالت اعتدال قباب دولت و احتراسات

آن عالیجاه از مطلع غرت طالع و از مشرق اقبال لامع و از سمت

اول مصون و از صمت زوال مامون باشد **مقدمہ** در بیان تعریف

علم طب و فایده آن و موضوع آن طب علمیت کہ شناختہ

میشود از ان احوال بدن انسان از حیثیت صحت و مرض و فایده



۱۵۵
طب آنست که حفظ میکند صحت حاصله را و باز میگرداند صحت
زایل را و موضوع طب بدن انسانست و چون انسان را شرفی
بر مخلوقات سفلی است و شرف علم بشری موضوع است
پس علم اشرف خواهد بود از علوم دیگر و جالیوس طب را
منقسم ساخته بعلم با مورطبعیه و علم با مور غیر طبعیه و علم با موری
که خارج از مجری طبیعت باشد و علم بحفظ صحت و علم با
مرض از جمله عاشر شرح است و این عاشر سیر النفایده از کلام
منقولست که من لم یعرف الهیة والتشریح فهو عین فی معرفت
الله تعالی و ستر این سخن آنست که درین دو علم کمال اطلاع بر
قدرت و اسرار حکمت حضرت قادر مختار و آثار صنع و تدبیر
ظاهر و سواد میگردد و مولانا قطب الدین محمود العلامه فر
اند در بعضی از مصنفات خود که تبارک اسرار آن خالق که خلق
بعضی از ممکنات کرده که بی مشاهده افلاک و نجوم و مافیه
و بی معاینه سموات و کواکب و مالهاتجیل آنها روحی کرده یا



مطابق واقع است یا بر وجهیست که اگر در موصی این وضع
بگذارند هیچ نوع خللی و ذللی در نظام و قوام و حرکات و
سکنات آنها حاصل نشود و نقلست از جالیوس که بعد از آنکه
رساله در منافع اعضا نوشته بودم گفتم با جماعتی از ملائذه
که بخیلی نموده ام بر طایه بان زیرا که تمام حکمت حق جل و علا در خلق
دو عضو مجوف یعنی چشم و پستان نکردم چون شب شد در خواب
دیدم که درشته از آسمان نازل شد و گفت یا جالیوس
ان الهک یقول لم تجلب علی عبادی بعدم ذکر آثار حکمتی
جالیوس گفت چون پیدار شدم کتابی مستقل در منافع
اعضای چشم نوشتم و هم جالیوس گفته که سپر ز من بزرگ شد
بر وجهی که من و معاصران و معاندان من عاجز شدند از معالجه آن
بسیار از آن ملول گشتم با گاه شبی در خواب دیدم که درشته
با من گفت که قصد کن رکی را که در میان خنصر و بنصرست و چنان
کردم و نفع یافتیم و این از جهت اختصاصی است که آن رکی مختص



فصل اول مخفی نماید که حیوة و صحت انسانی بی
استثناق هوا امکان ندارد و آن موقوفست بر حرکت
یکی حرکت انبساطی و دیگر حرکت انقباضی زیرا که قلب که مدار
حیوة بر آنست بغایت گرم مخلوقست و چون حرارت غیری
او قویست محتاج بترویج کشته از جهت تعدیل بر خالو لطیف
تدبیر این امر بدان طریق کرده که قلب را قوتی و حرکتی انبساطی
داده که چون قلب منبسط و کشاده میشود جذب هوا بار میکشد
از خارج بدن بخود و این هوا چون بقلب رسید دفعه گرم گشت و
محتاج بدفع آن شد و این دفع بجرک انقباضی میشود زیرا که چون
منقبض و فشرده میشود سرخر که دروست از هوا بیرون میرود
ریه که شش باشد حضرت حق جل و علا دایم الحاکم است اگر یک حرکت
میکند از جهت دفع هوای گرم و یکی از جهت رسانیدن هوا
سرد بقلب و ازین جهت ریه را تشبیه به مادریه کرده اند
و حکما گفته اند که معتدل المزاج جهت تعدیل روح در ریه



پست و یکهزار و سیصد نفس میزند بهترین هوا آنست که صاف
بود و معتدل باشد در حرارت و برودت بحیثیتی که بدن
مرز و از برودت آن و عرق نکند از حرارت آن و خالی از
دود و غبار و بوی نامنوس و از مواضعی که آب استاده و تغییر
یافته باشد و از جایی که پیاز و کندنا و جرجیر و کربنب و اشجار
مفسده مثل انجیر و گردکان و نی باشد دور باشد و از معادن
روده مثل کبریت و زرنج و این هوای صاف خالی از سبها که مذکور
شد حافظ صحتست و لهذا اکثر ساکنان مواضعی که آن مواضع
صاف و پش و خالی از مذکور است باشد اعیان جسته شوند
و در از عمر باشند و بدنهای ایشان در کمال قوت باشد هر چند
غذای ایشان کما مینوی نباشد بخلاف کسانی که در هوای غیر
صافی باشند مثل اهل بازار که سرچند نسبت بصحرایشان
در غذا تکلف کنند چهرهای زرد داشته باشند و اکثر اوقات
مریض و بی قوت باشند و ازین طایفه اندکی به سری رسند

و حکم سوار چنانچه در صفا و عدم صفا مختلفست در حرارت و برودت
 نیز مختلفست مثلا سوابی موصغی که بار و باشد اهل آن موضع
 قوی البدن و طویل العمر باشند و ماضمه قوی و چهره سرخ داشته
 باشند بواسطه تحلیل بدن این طایفه بعرق و غیره بخلاف کسانی
 که در موصغی باشند که سوابی آن حار باشد که بدان طایفه بواسطه
 فرط تحلیل ضعیف و سست باشد و چهره یارزد و کدر و اگر سوار طرب باشد
 حیات عفت و و باید بداند و اگر سوار خشک باشد و یا نبود
 و خشکی کم باشد و چون اختلاف سوار در بدن دخل تمام است
 باید که در هر فصل از فصول اربعه مناسب آن فصل سلوک
 کنند مثلا چون سوابی رطوبت و موافق مزاج روح
 و خون است درین فصل خون غالب گردد بواسطه حرارت لطیفه
 که درین فصل باشد و اخلاط بدن را ب حرکت آورد و مل
 و حراح و بشور احداث کند پس در اول این فصل فصد کردن مینا
 بود خصوص کسانی که جوان و دمای مزاج باشند و غذای



ایشان اکثر اوقات لحمیات و حلویات سکین مواد نمایند بشرت
لیمو و نارنج و شربت نار ترش و زرسک و شربت فواکه
و آتش سماق و آتش نار و آتش زرسک و غیر اینها از اشیا
که دفع صفرا و تسکین خون نماید و از اشیا ی حاره و حریف
خوردن و از حرکت بسیار کردن و کثرت حمام احتراز و احتیاط
لازم بود و درین فصل تغذیه عذابا باید نمود نسبت با غذای ر
زیرا که مضم در رستان بواسطه سرما قوی باشد و ترچون مزاج
این فصل موافق مزاج خونسست تولید خون کند و بهترین ریح
النست که سوای آن معتدل بود و باران باعتدال آید اما چون موی
صیف حار و یابس است و موافق مزاج صفرا در بدن صفرا
غالب گردد و امراض صفراوی مثل غشیات محرقه بدید آید
پس درین فصل شربتهای ترش و میوه نامثل سیب و امرو
و خیار و خربزه و مندوانه و آلو و غیره میل نمایند و از اغذیه
مثل گوشت بزغال و یتهود و مامی و فرایخ و کبک و دراج

معمول بسیر که و آب ناز و آب غوره و آب ریاس عتبت
 نمایند و درین فصل سواری و تردد کمتر باید نمود و غسل باید
 بآب سرد و لباس کتان مناسبت و بهترین صیف است
 که هوا صافی بود و بخار و باران نباشد و گرمای غایت شدت
 اما چون خریف بار دو یا بس است انرا بدترین فصل نهاده اند
 از آن جهت که در مقابل ربیع افتاده است و موافق مزاج
 سودا است و خون در بدن کم است بواسطه آنکه سودا ضد
 مزاج خونست و موجب ترید اخلاط و کثافت بدست و همراه
 سوداوی و حمیات عفنه تولید میکند پس درین فصل از بریدن
 و غسل بآب سرد کردن و از خوردن فواکه بسیار احتیاط لازم است
 و غذا درین فصل اسفید باجات و امراق معمول میباشد و شوق
 میل نمایند و بهترین هوای خریف است که باران بسیار آید و
 بامداد و شبگاه به غایت سرد نباشد و ظهر بغایت گرم
 نبود اما چون هوای زمستان بارد و طبعست و موافق مزاج

نباشد
 صاف



ملغم موجب تکاثف و عدم تحلیل بود و اگر برودت بر رطوبت
غالب بود موجب کثرت اشتها و تقویت قوی و سلامت
افعال بود اما امراض بارده حادث شود و اگر رطوبت
بر برودت غالب بود موجب اسهال و استرخا و اعضا
در کام و ترله و استرخا و عدم قسم و امراض رطوبتی شود و
زمستان است که باران بسیار آید و با جنوب کمتر و اثر به
درین فصل مثل شراب عود و شراب سیب معبر و شراب
کا و زبان معبر و نبات و کلاب و عرق پید مسک و غذا
درین فصل مثل مینجیه با تو ابل حاره و بریان و سیر و کله
و حلا و است میل نمایند و حرکت و سواری و مداومت بحمام
پیش از خوردن طعام مناسب است و لباس مطیب بعود
و عنبر و مسک پوشند و همچنین که آب در مواضع کنده و متعفن
مینشود و اختر از آرزو و احمیت سوائه متعفن و فاسد میشود
آن و باست و علامت و باالنت که حیوانات آن ملغم میشوند

ومی کریر نزد چنین کوبیند که کلاغ چون ادراک و با کرد چند دور
متصل فریاد میکند و بعد از آن می کریر زد و در لقله اصطراط
سایخ میشود و دغدغه بسیار در و می پاید چنانچه از بعضی حکما
مستقولست که من از فلان موضع بوی و با می شنودم و از اینجا
نقل کردم بعد از آن ^{در آن موضع} و باشد و در آن حال طایوس و دهد و دیگر
طیور میکریر نزد و موش و عقرب و مار از قعر زمین و سوراخ
پرونی می آیند و حشرات متولده از عفونت مثل صفع بسیار
میشود و سواتیره و پرغبار و کایه که در آلودگی نماید و حافظ
فصل دوم مخفی ماند که همچنانچه سوا جهت شخص ضرورت
عده تیر ضرورت است زیرا که بدن دایما بواسطه حرارت غیره
و غریبه و حرکت و اعراض نفسانی در تحلیل است و اگر بدل
ما تحلیل نیاید باندک فرصتی فانی گردد و نیز غذای حفظ صحت
نمیکند پس باید که کسی که حافظ صحت باشد احتضار کند
بغذایی که خون صالح از و حاصل شود و لذت باشد چون نان



کنندم آفت نرسیده که ارثوایب خالی باشد و از لحوم گوشت
بره و گوسفند یک ساله و بره کاه و مرغ جوان و گاو و گوسفند و بچه
و از شرابها قند و نبات و سرچیز از اینها بسازند و غسل کسی که
موافق مزاج باشد و ارتقا که اکثراً و ایچر و خربزه نیک و مسند و
شیرین محرومی مزاج را و طب در بلادی که حاصل شود
وسیب و به و انار و امرود و مرویست که در حبسی که یکی از مومنان
از سفر شام آمده بود و با او سفر حله بود نزد حضرت رسالت
صلوات الله علیه و سلامه علیه آید و سفر حل را بر زمین نهاد و پیغمبر صلی
علیه و آله انرا بدست گرفته بوسید و فرمود که ای ابا القوی
و نزد حکما سفر حل در تقویت قلب قوتی عظیم دارد و بهترین
وقت طعام خوردن انرا باینست که اشتها ی تمام پیدا شود
و سرگاه که اشتها صادق شود بی توقف طعام باید خورد زیرا
که سرگاه معده خالی شود و طعام نخورد طبیعت جذب رطوبت
بدن کند و صفر جده ریزد و طبیعت از تدبیر آن عاجز شود

و ازین جهت بسیاری را در میان کر سکنی دفعه اسقاط اشتها
میشود و باید که تا طعام در معده باشد و مضم نشده دیگر طعام
نخورد و از ادخال طعام بر طعام مختصر باشد همچنانچه شیخ الرئیس
فرموده ولیس علی النفوس اشد باسا من ادخال الطعام علی
الطعام و در خوردن سرعت باید کرد زیرا که بطور در خوردن در
ضرر شریکست با ادخال و ملاحظه و احتیست در خوردن طعام غلیظ و
لطیف با یکدیگر مثل گوشت کاه و گوشت مرغ و جمع میان الوان
اطعمه نکند زیرا که موجب حیره طبیعت شود و سبکدام کامیابی
منهضه نم گردد و احیاناً اگر واقع شود لطیف را مقدم دارند
بر غلیظ و طعام لذیذ اگر چه بحسب خاصیت کمتر باشد اجودست
از طعام غیر لذیذ که فایده آن بسیار باشد زیرا که طبیعت
بواسطه لذت زود متوجه مضم آن میشود و از آنیک مضم نمکنند
ولیکن چندان نباید خورد که طبیعت از مضم آن عاجز آید که درین
صورت ضرر آن از دفع زیاده باشد و بیک غذا عادت



نباید کرد و عادت بموصات ضعف و خافت و پیری آورد
و اعصاب را مضروب و غذای نفع اشتها را ساقط کند و موجب
کسالت باشد و شیرینی و چربی بسیار خوردن اشتها با^{طل}
و بدن را گرم گرداند و افراط در طعام مالح بدن را خشک و لاغر
سازد و دفع مضرت علو و دهم بامض کنند و بعکس و عادت
باجتماع مزاج را ضعیف سازد کما قال النبی صلی الله علیه و آله
لا یصحان الصبح المحتمی والمریض المخلط و قال الحكماء التحلیط فی رین^{الهن}
کالتدوی فی زمین لصد و تیر حضرت رسالت پیاسی صلی الله
علیه فرموده اند که معده حوض حسد است و آورده یعنی رگها
راه دارند با و پس هرگاه که بعد صحیحست رگها سختست و اگر
معده سقیمست رگها تیر سقیم اند ثقلست که نضرائی از محمدی
پرسید که خدا و رسول خدای شما در کیفیت سلوک بدن و امر اکل
و شرب و حفظ صحت و دفع مرض چه فرموده اند محمدی در جواب
گفت که حضرت حق سبحانه و تعالی فرموده اند کلو و اشربوا



ولا تسرفوا ورسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده که المعده
پیت کل داء و الحیمه راس کل دواء و اعط کل بدن با عوده
نصرانی گفت کلام خدا و رسول شما از طب هالینوس و تقرط و سایر
الطبایع باقی نکند اشته اند و با سلام درآمد و مناسب مزاج
صفراوی غذیه مرطبه بارده و حموضات غریبه و دمیوی
مزاج را میردی که قانع رطوبات بود و السبب بود و غمی
را مسخن ملطف نمود و سوداوی مزاج را ملطبی معتدل در
حرارت و بهترین نوبت غذا است که روزی دو نوبت
میل نماید و بعضی روزی دو نوبت و روزی یک نوبت و این تغلق
بعضی در آب در عفت غذا و در میان غذا تا نوانند بخورند
مگر انسانی که موده کرم داشته باشند که در میان غذا اگر آب
خورند جایز است و خواب جهت مضم مفید بود و حرکت جهت
انحدار و شیرینی بر سر غذای مضم نشده مضر بود و پیسم سده
و اگر احیاناً تخمه واقع شود و استلایی محسوس باشد و طعام



در معده فساد یافت البته قی باید نمود و الا ملین طبیعت ضروری
 نبود میر و در اکوارش کمونی و شریاران و محرو و ریرا اطفال
 و کلقتند موافق بود و اگر هیچ ازین تدبیرات نکند جواب
 باید کرد و شبانه روزی امساک نمودن و بعد از آن استحمام
 و اصلاح اغذیه حاره بکنجین کنند و اصلاح بارده بعسل و
 رکنیل مری و دفع مضرت غذا غلیظ مثل مربیه و پاجیه با
 لطیفه مثل ابکامه و پیاز و سیر سیر که کنند و سر حری رافع
 مضرت آن چیزی کنند که در مزاج ضد آن باشد و جمع میان لبنیات
 و حموضات و میان مایه لبنیات و ترب ماست و ماست
 با مرغ و انار بر سر مربیه و انکور بر سر کله و سرکه با برنج و کبوتر
 پخته با سیر و پیاز و عسل با خربزه و شیر با باقلی شاید کرد و از
 کبابی که از جوب خروغ و انچه کرده باشد و بر مانی که پوشیده
 باشند احتراز نمایند و از دسومات و حموضات که در ظرف
 مسین باشند اجتناب نمایند خصوصاً که در آن کباب باشد نقل



کرده اند که یکی از انبیا علی نبینا وعلیه الصلوٰه و السلام شکست
 ضعف خود بقوی مطلق نمود و حی نازل شد که گوشت در شیر
 پخته گردان و بخور که قوت یابی و سرور دارین و سید ثقلین
 فرموده که سید طعام الدنیا اللحم والارز **فصل سیم**
 بدانکه چون بقای هوا و غذا ممکن نیست بی آب هم ممکن نیست
 زیرا که چون غذا وارد بدن گشت بدون آب طبع شود ریافت
 و معلوم باشد که آب غذای بدن نمیشود لکن مبدرق و مرقق
 غذاست و آب را فواید دیگرست مثل محافظه رطوبت اصلی
 و نصارت و صفای لون و بدن و ترطت و تبرید و تطفیه حرارت
 و منع عفونت و افراط در آب موجب ضعف اعصاب و قوی و شهوت
 شود کما قال النسبی صلی الله علیه و اله لا یزال جبر سلیم
 نقلت الماء و بدترین آبها آبست که از زمین بیرون آمده
 و ایساده باشد بعد از آن آب چاه و بعد از آن آب چشمه
 و بهترین آبها آب چشمه است که در آن این اوصاف



موجود باشد اول آنکه بر سنگ گذرد یا بر کلی که پاک باشد
و از معدن بمنک و گوگرد و زاج و غیره پاک باشد دوم آنکه
از جنوب بشمال رود یا از مغرب بمشرق زیرا که باد شمال و
سیمی که از جانب مشرق وزد آب را حرکت دهد و فضالت
آن بواسطه حرکت تجللی رود سیم آنکه از بلندی منحدر شود زیرا
که درین صورت سریع باشد و موجب لطافت و صفا شود
چهارم آنکه منبعش دور باشد زیرا که بواسطه دوری حرکت بسیار
کند و لطیف گردد پنجم آنکه سبک باشد چرا که سبکی آن بواسطه
آنست که اجزای ارضی در آن شده باشد ششم آنکه شیرین باشد
زیرا که شیرینی آب بواسطه لطافت آنست سیم آنکه بسیار
باشد چرا که بواسطه بسیاری سرخر که باو مختلط گردد و از آنرا از
طبیعت خود گردانند ششم آنکه سریع الطر که باشد که بواسطه
ان لطافت زیاده شود نه آنکه زود سرد و گرم شود بواسطه
لطافت دهم آنکه سرخر که در آن بکوشانند زود مهر شود و از دهم



آنکه موجب ثقل معده نشود و دوازدهم آنکه یکبار که پیاشانند
 دفع تشنگی کند و مجموع این صفات در آب نیل مصر موجود است
 و اکثر در آب زنده رود اصفهان و آب باران لطیف بود خصوصا
 که در تابستان و بهار از ابر را عدد بار داما از جهت کثرت رطوبت
 و لطافت زود متعفن شود و اصلاح آن طحیست آب کرم سفید
 معده و غاسل آن بود و قولنج بکشد و طبع نرم کند آب سرد
 مقوی معده و مبنه شهوت و مسکن عطش باشد و آب رفوچ
 اعضای غصبانی را مضر بود و وقت آب خوردن اترمان بود
 که غذا شروع در مضام کرده باشد و در میان طعام و عقیق طعام
 آب خوردن مضرست مگر کسانی که معده کرم ناری داشته باشند
 که این طایفه را در میان طعام آب خوردن نفع تمام کند و علامت
 معده ناری است که چون اشتها بر طرف نشود و آب بخورند
 باز اشتها پدید آید و بعضی گفته اند که هرگاه میل آب شود
 خصوص جوان و محرومی مزاج اما عقیق حمام و ریاضت و حمام



و بعد از فو که خصوص خرزهره و زردالو و در اثنای خواب مطلقاً
نباید خورد خصوص آب سرد و اگر صبر نتواند کرد اندکی مص کند
و مطاوعت عطش کند نباید کرد چرا که اندک صبری دفع
آن میکند و جمع مسان آب روان و آب چاه نباید کرد
و اصلاح آب فاسد بطنج کنند یا با خاک پاک پیامیزد
پس صاف کنند و آب غلیظ و کدر را بپزند و اصلاح کنند
و آب شور را بکنچین و آب زاجی را بکرماء چرب و آب
تنج را بکرماء شیرین و دفع مضرت آبهای مختلف را
به ساز کنند خصوصاً که بپزند و پرورده باشند **فصل چهارم**
چون معلوم شد که حیوة بدون غذا امکان ندارد و غذای
که بنامی جزو بدن شود بلکه در سر مرتبه از مضرت
از آن می ماند و اگر پسری او را دفع نکند بمرور جمع شود و موجب
امراض گردد و اقوی سببی در منع جمع فضلات حرکت
و حرکت چون در وقت خود بود موجب تحلیل فضلات میشود



و بعرق و بخار دفع میکنند و خفت بدن و انفتاح مسام وجودت
 مضم و اشتها و اشعاش حرارت حاصل میشود و سکون موجب
 ضدان بود اما افراط در ریاضت و حرکت بدینرا ضعیف و نحیف
 و لاغرمی سازد و تفریط در آن بدینرا ثقیل و سست و سرد میکند و
 اعتدال در آن پسندیده است و علامتش آنست که بشره را
 سرخ و برآمده گرداند و ابتداء عرق شود و چون تغیر در لون و کلال
 در حرکت بدید آید ترک باید کرد و فواید حرکت و ریاضت
 باعث اعتدال بسیارست مثلا بدینرا مستعد غذا سازد و سبک
 گرداند و نشاط آورد و اشتها زیاده کند و اعصاب
 مفصل را قوی سازد و بدن را از جمیع امراض محفوظ دارد
 و وقت ریاضت و حرکت انزمان باشد که غذا در معده
 قرار گرفت باشد تا مدهضم و انخذازشود و فضله بدین
 اربول و برار دفع شده باشد و غذا مضم گشته باشد
 و سنور وقت غذا نشده باشد و برخلو معده و بعد از



جماع مضر بود و بر امثال و معده موجب سده شود و ریاضت قوی
یعنی لغایت صعب و شدید باشد مناسب ابدان قویه بود
مثل کشی گرفتن و اسب دو اندین و پیاده رفتن و شکار
کردن و تیر انداختن و دولا بزرگ رفتن و چوگان باختن
و نیزه بازی و شمشیر بازی و بعضی ریاضت لطیف و
نرم باشد و مناسب با قهتان و ابدان ضعیف چون سواریه
کم و واکسته رفتن و زورق شن و این ریاضات
نسبت با جمیع اعضا بود و آنچه مخصوص عضوی بود همچو افکار
که ریاضت دماغست و استماع اصوات حاده و صدای
دلکش و آواز از دور ریاضت گوش بود و نظر در خرمای
دقیق و بعید ریاضت چشم است و دلک که مالندی
باشد نوعی از ریاضت است و از این نیز تاثیر مست
دلک نیست بدن را قوی و قویه گرداند و دلک نرمستی
را زایل کند و دلک بسیار هزال آورد و دلک بجز نایخن



جذب خون کند و بجزرهای نرم جسم خون کند از اعلی بنیاد
باید کرد و با سافل قطع باید کرد و بعکس نشاید **فصل پنجم**

چون حس و حرکت تمام نمیشود الا در پیداری پس لابد باشد از آن
لکن اگر پیداری نمیشود و روح در پیداری در تحلیل است

لازم اندفنای روح در اندک زمانی پس ناچار باشد از حوائج
از جهت راحت روح و بهترین خواب آنست که غرق متصل

بود یعنی خالی از تملک که انرا بفارسیه پشنکی گویند و معتدل
المقدار بود و گفتند که در شبها روزی کمتر از شش ساعت

نباشد و افراط در خواب مرطبت با فراط و میر دست
و افراط در پیداری دماغ را ضعیف میسازد و ماضیه را

نقصان میکنند و جوع می آورد و در خواب روح متوجه باطن
میشود و لهذا محتاج می شوند پوشیدن زیاده از پیداری

و بر کر سکی خواب لاغری و ضعف آورد و بواسطه فرط
تحلیل و در امتداد معده خواب کردن چشم و گوش و اعضا



علوی را ضرر میرساند بواسطه بخار غذا و وقت
خواب اترمان بود که غذا شروع در مضام کرده باشد
و شاید که جهت اعانت مضام خواب کنند پس اولاً بر طرف
راست خمبند تا غذا در قعر معده قرار گیرد و در مضام
شروع کند پس بر طرف چپ کرد تا کبد تمامی معده
مشمول گردد و بواسطه حرارت آن مضام قوی و کامل شود
و بعد از مضام باز بر طرف راست کرد تا غذا با سانی یکد
مخدر شود و بشکم حفتن مضام بود و بر پشت حفتن
موجب ضرر را میشود و مثل سسل و ترله و کابوس و صرع
و قبل از خواب کردن دفع فضلات باید کرد و خواب
روز رنگ را زرد کنند و طحال را مضرت رسانند و بحر
احداث کنند و قوی نفسانی و ذسن را کند سازد و مرا
که معتاد باشند بخواب روز جایز نیست ترک الا بتدریج
و آواز آب و آواز آسیا که تزدیک نشاند و حکایت شنیدن



و کتاب خواندن خواب آورد **فصل ششم**

از جمله ضروریات استقرا و احتیاس است یعنی لذت
و قبض طبیعت زیرا که بدن را لا بد است از غذا و غذای بدن
مکث در بدن کند تا مصنم تمام حاصل شود و جزو بدن شود
و غذایی نیست که با تمام جزو بدن شود پس در مرتبه ارصم
فصله از آن می ماند که دفع آن و حبست که اگر من دفع نشود بدن
را ثقیل کند و موجب سده و عفونت شود و از آن امراض حاصل
شود پس ناچار باشد از استقرا و احتیاس و اعتدال در
سرد و موجب حفظ صحت است که اگر افراط در استقرا واقع
شود برودت و پوست حادث شود و افراط در احتیاس
موجب سقوط اشتها و ثقل بدن و عفونت و دیگر امراض
حادث میشود و استقرا و طبیعت است که در شبها زو
د و نوبت طبیعت محیب گردد تا فضل لیل و نهار من دفع
شود پس اگر طبیعت زیاده از حد محیب باشد سبب امثال



از اخلاط یا تناول اغذیه مختلفه سعی باید کرد که زیاده نشود و
بمثل شربت لیمو و نارنج و زرسنگ و به و سب میل نمایند
و از اغذیه آتش سهاق و زرسنگ و انار و خشک پلا و مرغ
کباب اصلاح کنند و از فواکه امرود و سیب و به میل نمایند
و اگر در طبیعت قبضی و حبسی باشد از قوابض احتراز نمایند
و تلین طبیعت شربت تمر سندی و شربت بنفشه
و شربت آلو و نبات و کلاب و عرق پید مسک باید
کرد و از غذا آتش تمر سندی و آتش آلو و اسفند باج
چرب و حلیم کندم میل نمایند و از فواکه به آلو و انیسون
و کلابی امیری و آب نار اصلاح کنند **مسئله هفتم**
چون از جمله استقراغات معتاده جماع است و اورا تا
تمام در بدن هست در فواید و مضرت آن چند کلمه گفت
میشود بهترین وقت جماع آنست که بعد از منظم طعام
باشد و بدن در حرارت و برودت و رطوبت



و پوست معتدل باشد که اگر قبل از مضمم باشد استرخاء
عصب و وجع مفاصل و سده جگر و قولنج و استفراغ
نفس و عرق حاصل میشود و اگر در بدن حرارت غالب
بود موجب خشکی و لاغری و ذبول شود و اگر برودت غالب
بود موجب سقوط و قلت حرارت غریزی شود و اگر رطوبت
غالب بود موجب آنچه در غلبه برودت بود میشود و
اگر پوست غالب بود موجب آنچه در غلبه حرارت
بود میشود و چون فضل مضمم چهارم است اما فضل
رویه ایست که طبیعت خواهد که بدن را از و پاک کند
مثل براز که فضل مضمم اول است و بول که فضل مضمم
دوم است بلکه منی جوهری شریف است که طبیعت مختل
ان میکند از جمیع بدن برای حفظ نسل و ولد و وقت جماع
زمانی بود که میل قوی باشد و انتشار و غوطه تمام حاصل
شده باشد و نه از روی تکلف و فکر خوب رویان باشد



و از عقب جماع خفت و نشاط و خواب حاصل شود و جماع
با اعتدال خوبست و اعتدال در ان نسبت که اندک نباشد
نسبت بمراج جماع و بسیار نباشد نسبت بآن و فایده جماع
معتدل آنکه مستغش حرارت غریزیست و وسواس سودا را
زایل میکند و توقع میکند امراض سوداوی و بعضی را و
ازین جهت تارک جماع را تار یکی چشم و دوار و ثقل بدن و ورم
خصیه عارض میشود و افراط در جماع ساقط میکند قوت را
و سست میکند اعصاب را و ریش و فالج و تشنج
و ضعف بصر احداث میکند نقلست که حضرت سلیمان
بنی علی بنی نسا و علیه السلام فرمود که حکما عصر او را حاضر سازند
بعد چهار صد حکیم حاضر شدند سلیمان علیه السلام ار
موصی مشرف را ایشان نظر کرد و از ان چهار صد چهار
کس را تعیین فرمود که بترد انحضرت آوردند فرمود
که این چهار دانا تر و حکیم تر ازین چهار صدند تصدیق کردند



بعد از آن فرمود که ازین چهار فلان شخص دانا تر است ایشان
 تصدیق کردند بعضی گویند که انشخص تقراط بود و بعد از آن سلیمان
 علیه السلام فرمود که او از باقی دراز عمر تر و صحیح بدن تر و تنگ
 دهن تر است مجموع تصدیق کردند گفت بانی الله اطول عمر
 از اجهنم که مرکز جماع نکردم الا للحکمه والمصلحه و مثل این را تقراط
 نقل کرده اند که پس تقراط با او گفت که مرا نصیحتی کن گفت
 احفظ منیک فانه نور عنیک و مخ ساقیک و قوه عضدک
 و الامر سید یک دیگر گفت که اصبح بدنا از اجهنم که خواب
 در روز نکردم و خواب شب قوت نکردم و غذا را
 بی اشتها نخوردم و از مقداری معین از غذا تجاوز نکردم
 و آب بسیار نخوردم و فضلات را مجبوس نکردم و
 از پنجاه است که اطباء فرس و روم و هند اتفاق نموده
 که همه امراض ارشش خرم تولد میشوند از کثرت جماع
 و کمی خواب شب و بسیار بی خواب روز و



خوردن طعام بر سیری و خوردن آب در شب و نگاه
داشتن فضلات و شیخ الرئيس گفته ولا تجب الفضله
عند اقتضاها ولو كنت بين مرتقاب الصوارم و مكرت
که اصح فکر او زمنا از انجمن استم که مرکز کوشش هدایت
احمقان و کلمات متضلفان و جراف عوام و نامربوط
در کلام نکردم و باید که از جماع حایض و پیر و کوچک احتراز
نمایند چنانچه شیخ ابو علی فرموده **شعر**
وایاک ایاک العجز و طها فمائی الا مثل ستم الارقم
و از جماع مریض و کربیه و قبیح منظر احتراز نمایند
بواسطه آنکه مضطرب و جماع محبوب و جیه خوش
منظر اگر چه می شرست فرغ میشود اما بواسطه میل
طبیعت ضعیف کمتر می آورد و نشاط و سرچ می
اقراید و بدترین اشکال جماع السنت که زن بر بالا می رود
و مرد بر پشت حفته بود زیرا که بدستواری منتهی پرو



می آید و بعضی در ذکر بماند و گاه باشد که رطوبات از
 فرج بگذرد و دو موجب علل شود و حضری که مسقط و مهب
 باده و جماع است روزه مجامعت و نظر در تساهل و حیوانات
 و خواندن کتب مصنفه در پناه و حکایت اقوام در مجامعت
 و استماع آواز بار یک از زنانست و اگر ترک
 جماع کنند و مدت سیاری ازین بگذرد نفس و طبعیت
 فراموش میکنند و جماع میل نمیشود **فصل هشتم**

از جمله استفرغات معتاده در حال صحت حمام است
 پس چند کلمه در بیان منافع و مضرت های آن گفته میشود
 و بهترین حمام سنت که قدیم البنا باشد تا از بوسه
 آبک و بخار آن دور باشد زیرا که این بخار و بوسه با برود
 بدن مضرت و دیگر آنکه واسع الفضا باشد تا در آن
 هوا بسیار باشد و دل و سینه در آن گشاده شود و نفس
 گشاده نشود و دیگر آنکه هوای آن معتدل باشد که اگر



بسیار کرم موجب خشکی و ضعف شود دیگر آنکه هوای
حمام صاف باشد و روشن معطر و مردم خوش صورت
و پادشاهان و اعیان را از آتش چوب کرم کرده باشند و حمام
و رای مسلح سه خانه می باید که داشته باشد خانه اول سرد
و مرتبست زیرا که از آتش دورست و اصحاب محرو
مزاج را موافق است و خانه دوم مسخن و مرتبست زیرا
که در میان واقعست و موافق مزاج معتدلست و خانه
سیم مسخن و محققست زیرا که با آتش نزدیکست
و موافق مزاج بار و مرتبست و درین خانه ادا
شوند بتدریج و پیرون آمدن ملاحظه شیره و آب
و مکتب بسیار در حمام موجب غشی و ضعف
و خفقان است پس بابتدال در آن باید بوی
و آن از زمان بود که شیره براید و چون شروع
در ضمور و کرب کند بسیار مضرست و چون از



مرحمت صید دها نموده کرم الاخلاق که بحسن خلق و
لطف شمایل کوی تفوق بجوگان احسان ان ممکنان ربوده
مربین سیر السلطنة فی الآفاق مروح مهام الایالات الارث و
الاستحقاق المختص بعواطف الله المملک السبحان نجما لفلک
الایالات والشجاعة والعز والاقبال محمود خان بخل الله
تعالی ظلاله وزید دولته واقباله بدولت واقبال تنوجه
بیلاد خراسان نمردند شکر حق تعالی بجای آورد که **ش**
الله الحمد که آن نقش که خاطر میخواست آمد آخر زین پرده تقدیر پدید
وجون اراده داشت که خود را بعینه بوسی رساند از حضرات
ایمّه معصومین صلوات الله علیهم استغاثه خواسته قلم
شکسته رقمی داشت و همگی همت بر ترتیب این رساله
گماشت و این را محمود دینام نهاد امیدوار چنانم که فیض فضل ^{از}



همیشه کام ده خان کامران باشد؛ بقدر دولت او
خلعتی بپاراید؛ که عطف دامن آن ملک جاودان باشد
رجا بعنایت حضرت و اهب العطا یا واثق است که چون بنظر
فیض اثر ایشان رسد بصفت قبول موصوف و بدرجه
استحسان مقرون گردد و در دنیا بوجب ذکر جمیل و در
آخرت مقتضی ثواب جزیل باشد و مَا تَفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ
التَّوَكُّلُ و این رساله ترتیب داده میشود پنج باب

اول

در توحید توحید در لغت عبارت از یگانگی است و در
اصطلاح اهل کلام عبارتست از معرفه ذات و احیای تعالی
وصفات ثبوتی و سلبی و چون مقصد اقصی و مطلب اعلی
درین باب معرفه ذات واجبست و این موقوفست بر تقسیمی



که دلایل مذکوره بران موقوف است لازم آنست که ابتدا
 به تقسیم کنند پس بدانکه هر ماهیتی که هست هرگاه عقل
 ملاحظه او کند خالی از آن نیست که مرور او وجود واجبست
 یا عدم اول نامیده شده است واجب الوجود و ثانی متمنع
 الوجود هیچ یک از وجود و عدم مرور او واجب نیست
 و این را نام نهاده اند ممکن الوجود پس واجب آنست که وجود
 لازم او باشد بحیثیتی که متصف نشود بوجود اصلا و
 ممکن آنست که عدم و وجود نزد ذات او مساوی باشد
 و حصول هر یک از وجود و عدم از غیر باشد بنوعی که اگر
 آن غیر نباشد متصف نشود بوجود و عدم اصلا و هر
 شخص شد این تقسیم شروع میکنند در مقصود **مسأله**
 بدانکه واجب الوجود موجود است که اگر موجود نباشد

بهر حال مقتضای آنست که عدم لازم او بود و متصف نشود

یک



لازم می آید که موجودات منحصر شوند در ممکن و این باطل است
بنابر آنکه ممکن در وجود خود محتاج است بغير چنانچه مذکور
شد و هر محتاجی در وجود خود بغير موجود نمیشود بنفس خود
و هر چه موجود نمیشود بنفس خود قادر نیست بر ایجاد غیر
پس ثابت شد که ممکن قادر نیست بر ایجاد غیر پس اگر منحصر
شود موجود در ممکن اصلا موجودیافت نشود و بطلان
این ظاهر است پس این مقدمات حاصل شد که انعدم
واجب محال لازم می آید و هر چه ازو محال لازم آید محال^{ست}
پس عدم واجب محال و وجود او حق باشد و اینست مطلوب
دلیل دیگر بر وجود واجب آنست که شك نیست که در عالم
موجودی هست اگر آن موجود واجبست فهو المرام و اگر
ممکن است ناجار است هر و را از موجودی که ایجاد او کرد^{شد} بما



پس آن موجد اگر واجبست ثبوت المطلوب و اگر ممکن است
نقل کلام میکند در ویانتهی بواجب میشود یا دور و
تسلسل لازم می آید و دور و تسلسل باطل است بطریق
که در کتب معتبره کلامیه بثبوت رسیده پس منتهی
بواجب شود و اینست مقصود **تنبيه** چون ثابت شد
که وجود واجب از مقتضی ذات اوست و عدم بر وجه ^{سبب} مستبعد
لازم است که قدیم باشد **مسألة** بدانکه واجب الوجود ^{حدست}
اتفاق کرده اند متکلمین و حکمایرانکه واجب الوجود
واحدست از چند وجه **اول** آنکه دلایل سمعیه دلالت
میکند بر وحدانیت خدای تعالی مثل قوله تعالی **قل هو**
الله احد و قوله تعالی **ای الهم آله واحد** و قوله تعالی
قاعلم انه لا اله الا هو و دیگر آنکه پیغمبران جمع شده اند بر



وحدانیت خدای تعالی و جمع ایشان درین باب محجتست
چنانکه صدق ایشان موقوف نیست بر وحده حق تعالی
دوم آنکه اگر با واجب الوجود شریکی باشد لازم می آید
که یکی از محالات بفعل آید و این باطل است بیان لزوم آنکه
اگر تعلق گیرد اراده یکی از ایشان بوجود شخصی و از دیگری
بعدم آن خالی از آن نیست که واقع شود مراد هر دو یا واقع
نشود مراد هیچ یک اگر واقع شود اجتماع نقیضین و اگر
واقع نشود انقاع نقیضین یا واقع شود مراد یکی و پس اگر
بعین سبب است ترجیح من غیر من محال و سبب سبب امر نیست
عجز یکی از ایشان و هر یک از اینها محال است پس با واجب الوجود
شریک بودن محال باشد پس بدلیل عقلی نیز ثابت شد که واجب
الوجود واحد است **مسأله** هر فاعلی که هست خالی از آن



نیست که فعل او تابع ^{قدرت} آرا ده اوست باین معنی که اگر خواهد بکند
 و اگر خواهد نکند یا چنین نیست بلکه فعل او لازم ذات
 اوست و قادر نیست بر ترک آن اول نام نهاده شده قادر
 مختار و ثانی موجب پس بدانکه اگر خدای تعالی قادر مختار
 نباشد موجب خواهد بود و هرگاه موجب باشد لازم می آید
 که عالم که اثر اوست قدیم باشد چرا که اثر موجب از و متخلف
 نمیکند و ثابت شد که واجب تعالی قدیم است پس اثر او نیز
 قدیم باشد و قدیم بودن عالم محال است از برای آنکه عالم
 متغیر است و هر چه متغیر است ممکن است و هر چه ممکن است
 وجود او از غیر است و هر چه وجود او از غیر است عدم
 بر وجودش سبقت دارد و هر چه عدم بر وجودش سبقت
 دارد حادث است پس عالم حادث باشد پس خدای تعالی

بنی



موجب نیاشد و هرگاه موجب نباشد مختار خواهد بود
و اینست مطلوب **مسأله** بدانکه واجب الوجود عالم است
از رای آنکه میکند فعلی محکم متقن که مشتمل است بر حکمتها
و مصلحتها و هر کسی که میکند فعلی اینچنین عالم است لما
آنکه میکند فعلی اینچنین ظاهرست نزد هر که در مخلوقات
او تفکر کند که آن افلاك و عناصر است بنوعی که در دست
انواع و جواهر و انواع معادن و نباتات و اصناف
حیوانات بر نیچی که متجرب است در و عقول و اوهام و خج
در علم همیشه بیان شده و آنکه هر کسی که میکند فعلی اینچنین
عالم است بدیهی است و اینچنین بیان نیست دلیل دیگر
آنکه ثابت شد که خدای تعالی قادر مختار است و هرگاه که
قادر مختار باشد عالم خواهد بود چرا که فعلی که از فاعل



مختار صادر میشود تا باین قصد و اراده اوست و محال است
 که کسی که قصدش کند و علم باین نداشته باشد و بداند که
 واجب الوجود عالمست بجمع معلومات و قادر است بر کل
 ممکنات چرا که ثابت شد که قادر و عالمست پس اگر علم و
 قدرت او شامل بعضی باشد و از بعضی نباشد لازم می آید
 ترجیح من غیر مرجح و این باطل است پس آنکه علم و قدرت او
 شامل بعضی باشد و از بعضی نباشد نیز باطل باشد پس خدا
 تعالی عالم بر جمیع معلومات و قادر بر باشد بر کل ممکنات
 و اینست مقصود و بدانکه خدای تعالی حی است و حی و متحد
 تعالی عبارتست از حقه اتصاف او بقدرة و علم و چون ثابت
 شد که خدای تعالی قادر و عالمست پس ثابتست که حی است
 بالبدیهه **مسألة** بدانکه واجب الوجود مرید و کاره است



یعنی اراده دارد به بعضی افعال و کراهت دارد از بعضی از
برای آنکه امر کرده به بعضی افعال و نهی کرده از بعضی و هر چه
امر کرده مرور است اراده و هر چه نهی کرده کراهت پس خدای
تعالی را کراهت و اراده باشد پس باشد مرید و کانه **مسأله**
بدانکه خدای تعالی سميع و بصير است باین معنی که عالمست
مسموعات و مبصرات از برای آنکه ثابت شد که عالمست جمیع
معلومات و مسموع و مبصر نیز از جمله معلومات اند
پس عالم باشد بمسموع و مبصر پس ثابت شد که خدای تعالی
سمیع و بصیر است و دیگر آنکه نص واقع شده بر آنکه خدای
تعالی سميع و بصير است آنجا که قول خدای تعالی وارد شده که
لَسَمِيعُ الدُّعَاءِ وَبَصِيرُ الْعِبَادِ **مسأله** بدانکه واجب الوجود ^{تشکلیست}
باین معنی که ایجاد کلام میکند در جسمی که از نشان آن جسم



تکلم نیست تا شنیده میشود از آن جسم کلام بسبب آنکه ایجاد
 کلام در جسم امریست ممکن و هرامری ممکن مقدور خدای
 تعالی است چرا که ثابت شد که قادر است بر کل ممکنات
 پس ایجاد کلام در جسم مقدور خدای تعالی باشد پس خدا
 تعالی متکلم باشد و اینست مطلوب **مسئله** بدانکه
 خدای تعالی حکیم است یعنی میکند اشیا را بمنجائی که
 لایق و سزاوارست و علم دارد بایشیا بطریق که هستند
 بنابر آنکه خدای تعالی عالمست بحقایق اشیا و صفات
 او از حسن و قبح و قادر است بر همه ممکنات و هر که عالم
 بحقایق اشیا و قادر بر همه ممکنات باشد میکند اشیا را
 بر وجهی که لایق و سزاوارست پس حکیم باشد و اینست
 مطلوب **فصل** چون فارغ شد از اثبات صفات



ثبوتی شروع کرد در بیان صفات سلبی بدانکه واجب الوجود
مرکب نیست که اگر مرکب باشد محتاج با جزا خواهد بود و هر محتاج
ممکن است و ثابت شد که واجب الوجود ممکن نیست پس مرکب
نباشد و بدانکه واجب الوجود جسم و جوهر و عرض و در
مکان و در جهة نیست چرا که هر يك از اینها که باشد لازم
می آید که محتاج باشد و هر محتاجی ممکن است و هر ممکن حادث
و ثابت شد که واجب الوجود را قدیم می باید بود پس هیچ يك
از اینها نباشد **مسأله** بدانکه واجب الوجود دیدنی نیست
چرا که هر چه دیدنی است جسم روشن ملون است حاصل
در جهة که مقابل رأی باشد و ثابت شد که خدای تعالی جسم
اینچنین نیست پس مرئی نباشد و دیگر آنکه در محلی که
موسی بن جعفر علیه السلام طلب دیدن خدای تعالی کرد

نباشد حال آنکه مساوی پیغمبر است از جهة قول خدای تعالی
 در آیه مباهله که **وانفست و انفسکم** والیاد
 با نفسنا علی علیه السلام است جنابحه ثابت شده بنقل
 درست و شك نیست در آنکه مراد ازین آیه آن نیست که
 نفس این نفس آن باشد از برای آنکه انخاد باطل است پس
 مراد آنست که مثل و مساوی اوست مثل آنکه میگویند رد
 اسد است یعنی مثل اسد است در شجاعت نه آنکه فی الحقیقه
 اسد است و دیگر پیغمبر صلی الله علیه و آله خطاب بامیر
 المومنین کرده فرمودند که **نَفْسُكَ نَفْسِي وَحُكْمُكَ حُكْمِي وَدِمَاكَ**
دِمِّي وَرَوْحُكَ رَوْحِي وَجَبَلُكَ جَبِّي وَبُغْضُكَ بُغْضِي وَآثَا
مِنْكَ وَأَنْتَ مَعِي یعنی ای علی نفس تو نفس منست و گوشت تو
 گوش منست و خون تو خون منست و روح تو روح منست



و دوستی تو دوستی من است و دشمنی تو دشمنی من است
و من از تو ام و تو از منی و اینها همه دلیل مساوی بودن
علی علیه السلام من نبی صلی الله علیه و آله و سلم را **دیگر** آنکه
نبی صلی الله علیه و آله احتیاج داشت بدعای امیرالمومنین
علیه السلام در روز نهماء و بدعای غیر از ایشان از اصحاب
نداشت و کسی که پیغمبر صلی الله علیه و آله احتیاج بدعای او
داشته باشد افضل خواهد بود از کسی که احتیاج بدعای او
نداشته باشد تخصیص در چنین واقعه عظیمه و دیگر
آنکه چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از حجه الوداع باز
گردید بعد از خیم رسیدند جبریل علیه السلام از پیش
جلیل رسید و این آیه آورد **یا ایها الرسول بلغ ما انزل**
الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالتی



یعنی ای رسول خدای برسان آنچه نازل شد بتوان پروردگار
 تو و اگر نرسانی جتافست که هیچ رساله ما نرساییده باشی
 رسول صلی الله علیه و آله فرمود که من اندیشه میکنم از فرمان
 جبریل علیه السلام فرمود که ای محمد حق تعالی فرمود که
والله یبعثک من الناس یعنی خدای تعالی ترا نگاه میدارد
 از شتر مردمان رساله برسان و اندیشه مکن پیغمبر صلی الله
 علیه و آله فرمود تا منبری ساختند و دست امیرالمومنین
 علی علیه السلام را گرفته بر بالای منبر رفتند و روی مردم
 کرده با و از بلند فرمودند که **الست اولی بکم من انفسکم**
 یعنی آیا نیستم من اولی ب شما از تنهای شما جله گفتند بلی ای
 رسول خدای بعد از آن حضرت فرمود که **من کنت اولی به**
فمذا علی و لا به و من کنت مولا فمذا علی مولا به





اَللّٰهُمَّ وَالِ مِنْ وَاٰلِهٖ وَعَادِرٍ مِنْ عَادَاهُ وَاَنْصُرْ مِنْ نَصْرِهِ وَاخْذِ
مَنْ خَذَلَهُ وَالْعَنِّ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَاغْضِبْ مَنْ غَضَبَهُ بِعَفْوِ هَرَكِ
مَنْ بُوْدَمِ اُولٰٓئِیْ بِاَوْیِشِ عَلٰی بَاشْدِ اُولٰٓئِیْ بَاوِ وِهَرَكِ اَبُوْدَمِ
مَنْ مَوْلٰی اَمْرِیْسِ اِبْنِ عَلٰی بَاشْدِ مَوْلٰی اَوْبَ اِخْدِ اِبَادِوْسْتِ
دَاوِ هَرَكِ عَلٰی رَا دِوْسْتِ دَاوِ دِوْسْتِ دَاوِ هَرَكِ عَلٰی رَا دِشْنِ
دَاوِ دِوْبَارِیْ دِهْ اَنَكِهْ عَلٰی رَا بَارِیْ دِهْدِ وَفِرُوْكَدِ اَرِ هَرَكِ عَلٰی
فِرُوْكَدِ اَرِ وِپَرِ اَرِ بَاشْ اَزْ كَسِیْ كِهْ بِهْ عَلٰی ظَلَمِ كُنْدِ وَخَشْمِ كِیْنِ
اَنَكِهْ بَرِ عَلٰی خَشْمِ كِیْرِ دِپَسِ جَلَهْ خَلَوِیْقِ بَرِ اَمِیْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلٰی عَلِیْهِ
السَّلَامِ بَیْعَتِ كِرْدَنْدِ وَبَعْدِ اَزْ اَنْ حَقِّ سَبْحَانِدِو تَعَالٰی اِبْنِ اَبِیْرِ
كِهْ اَلْیَوْمِ اَكْمَلْتِ لَكُمْ دِیْنَكُمْ وَاَتَمَمْتِ عَلَیْكُمْ نِعْمَتِیْ
رَضِیْتُمْ لَكُمْ اِلَاسْلَامِ دِیْنِا بِعِنِّ اَمْرِو زْ كَامِلِ شَدْمِ اَرِ
دِیْنِ وَتَمَامِ شَدْمِ بَرِ شَمَا نِعْمَتِ مِنْ وِ رَا خِیْ شَدْمِ اَزْ شَمَا بَرِوِیْ

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين

س

ل

ع

س

هـ

س

س

س





سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران